

مناجوت



فلاخن

شماره ۳۱

سنگ‌رهای باکور

مریم حنیفی

هژیر پلاسچی

مهران جنگلی مقدم

نازنین رضایی

به همراه گفت‌وگو با ریوار آبدانان

مناجوت

فلاخن

شماره ۳۱

سنگ‌های باکور

مریم حنیفی

هژیر پلاسچی

مهران جنگلی مقدم

نازنین رضایی

به همراه گفت‌وگو با ریوار آبدانان

فهرست:

۴	در باکور واقعاً چه خبر است؟ مریم حنیفی
۱۵	اردوغان راست می‌گوید هژیر پلاسچی
۲۰	خاورمیانه را به سرمایه‌داری واگذار نخواهیم کرد گفت‌وگو با ریوار آبدانان
۳۷	خودگردانی کافی نیست مه‌ران جنگلی مقدم
۴۵	سیمای نبرد طبقاتی در باکور نازنین رضایی

در باکور «واقعا» چه خبر است؟

مریم حنیفی

(۱)

روز پنجم ژوئن ۲۰۱۵ یعنی دو روز پیش از برگزاری انتخابات پارلمانی ترکیه، «آمد» (دیاربکر)، اصلی‌ترین شهر کوردنشین باکور که در بین اهالی چهاربخش کوردستان به «پایتخت کوردستان» شهرت دارد میزبان هواداران حزب HDP^۱ و طرفداران چپ‌گرای این حزب در ترکیه بود. در این میتینگ که هزاران نفر از اهالی باکور و شهرهای اطراف حضور داشتند دو انفجار رخ داد که منجر به کشته شدن تعدادی از شرکت‌کننده‌ها و زخمی شدن حدود ۴۰۰ نفر شد. این اولین اقدام برجسته‌ای بود که توسط مخالفین کوردها و باهدف خاموش کردن صدای صلح‌خواهی آنها صورت گرفت. کمی به عقب برگردیم؛ حدود یک ماه پیش از برگزاری انتخابات نیز ایام پرتنش برای آک‌پارتی^۲ و HDP، دو رقیب اصلی انتخابات پیش رو بود. از حمله و تفتیش منزل شخصی «صلاح‌الدین دمیرتاش»، رئیس مشترک حزب دموکراتیک خلق‌ها گرفته تا سلسله حمله‌هایی که به دفاتر این حزب در مناطق مختلف صورت گرفت. کمی بعد نیز دو انفجار در دفتر نمایندگی حزب در «آدانا» و «مرسین» رخ داد که یکی بوسیله‌ی یک بسته‌ی پستی و دیگری توسط یک دسته گل صورت گرفت. استفاده از نمادها و پرچم «حرکت ملی»^۳ در این حمله‌ها، موجب شد تا «زوحال تویچو»، معاون رهبر این حزب در واکنشی، دولت را مسئول این حمله‌ها دانست و استفاده از سمبل‌ها و پرچم‌های حزب متبوعش در جریان این حمله‌ها را «نفاق» و «فتنه‌انگیزی» عنوان کرد.

حزب عدالت و توسعه در هفتم ژوئن، یعنی روز برگزاری انتخابات نیز دست از تلاش برای از میدان به در کردن رقیب جدی‌اش برنداشت. از جمله این اقدامات تهدید ناظران انتخاباتی سوئد توسط افراد مسلح ارتش در «چولیک» و همچنین قطع برق و حمله‌ی نیروهای نظامی و هواداران

۱ حزب دموکراتیک خلق‌ها یا HDP
۲ حزب عدالت و توسعه یا AKP
۳ حزب حرکت ملی یا MHP

AKP به ناظران و هواداران HDP در روستاهای توابع شهر «اورفا» بود. با وجود تمام تلاش‌های حزب اردوغان، در نهایت HDP موفق شد با اخذ ۸۰ کرسی از ۵۵۰ کرسی مجلس، با جهشی بیش از دو برابر در آراء نسبت به سال ۲۰۱۱، رویای اردوغان برای سیستم ریاستی در ترکیه را برای این دوره به حالت تعلیق درآورد. تنها راه تشکیل کابینه، ائتلاف احزاب پیروز در انتخابات یعنی حزب عدالت و توسعه، حزب جمهوری خواه خلق و حزب دموکراتیک خلق‌ها بود. سرانجام مذاکرات میان این سه حزب برای تشکیل کابینه با شکست مواجه شد. طبق قانون اساسی ترکیه اگر دولت نتواند ظرف ۴۵ روز کابینه را تشکیل دهد باید انتخابات پیش از موعد برگزار کند. در نهایت مقرر شد در تاریخ ۱ نوامبر مجدداً انتخابات پارلمانی برگزار شود.

(۲)

پس از پیروزی HDP در انتخابات هفت ژوئن زومنه‌هایی مبنی بر پایان پروسه‌ی صلح با کوردها از سوی اردوغان شنیده شد. رئیس‌جمهور ترکیه که حزب متبوعش پس از ۱۳ سال برای نخستین بار اکثریت کرسی‌های پارلمان را از دست داد و حتی با برگزاری انتخابات مجدد علی‌رغم جبران شکست پیشین باز هم نتوانست آرای کافی برای تغییر قانون اساسی ترکیه را بدست بیاورد، اعلام کرد که «در ترکیه دیگر مسئله‌ی کورد وجود ندارد»؛ این سرآغازی برای روشن شدن آتش جنگی تمام‌عیار در باکور بود.

بان‌کی‌مون، دبیرکل سازمان ملل نیز در بیانیه‌ای با اشاره به تجربه‌های پیشین و اختلافات گذشته میان کوردها و دولت ترکیه از «بازگشت به دوران جنگ و درگیری» ابراز نگرانی کرد. دورانی که به گفته‌ی دبیرکل سازمان ملل «موجبات بحران و خسرانی بزرگ را برای مردم ترکیه بوجود آورده بود.»

سناریو طرح‌ریزی شده بود و هیچ بیانیه و هشدار جدی جلودار تصمیم‌گیری دولت برای سرکوب سیستماتیک کوردهای این کشور نبود. به همین ترتیب ارتش ترکیه به نام حفظ تمامیت ارضی و به بهانه‌ی پاکسازی شهرها از حضور «تروریست‌ها» به سمت شهرهای جنوب شرقی ترکیه لشکر کشید. رسانه‌ها و اصحاب نزدیک به حزب عدالت و توسعه نیز به نوبه‌ی خود برای بایکوت و وارونه جلوه دادن حقایق دست به کار شدند. در اظهارنظری منتسب به «هیلال کاپلان»، روزنامه‌نگار

نزدیک به رهبری AKP که در شبکه‌ی اجتماعی توئیتر واکنش‌های زیادی به‌مراه داشت، آمده است: «کودکان بزرگ شوند تا تروریست بشوند؟» این قبیل اظهارنظرهای جانبدارانه از سوی فعالین رسانه‌ای نزدیک به حاکمیت، در نوع خود سهم عمده‌ای در مشروعیت بخشیدن به کشتار و سرکوب سیستماتیک دارد که توسط دولت فخیمه‌ی ترکیه در مناطق کوردنشین صورت می‌گیرد.

(۳)

لشکرکشی ارتش به شهرهای کوردنشین ابتدا در ماه آگوست، از «وارتوی موش» آغاز شد و سپس گستره‌ی آن به «سلوپی»، «فارقین» و «جزیره» رسید. بعد خیلی سریع مناطقی چون «گور»، «نصبین» و «سور» در دیار بکر را نیز در بر گرفت.

پس از اعلام خودمدیریتی مجلس خلق (شورا‌های محلی) در برخی از شهرهای باکور، کاروان نظامی ارتش به سوی این شهرها به حرکت درآمد تا هر چه سریع‌تر و با تمام قوا «جلوی تجزیه شدن خاک ترکیه» را بگیرند. به تبع آن و با عبرت‌گیری از تجربه‌های پیشین، اهالی این شهرها اقدام به ایجاد معبر و سنگر سازی در این مناطق کردند.

همزمان با برقراری حکومت نظامی تعداد زیادی از فعالین، اعضای شوراها و شهردارها دستگیر شدند. «مورات» از ساکنین شهر آمد در این باره می‌گوید: «از زمان وقوع درگیری‌ها در مناطق کوردنشین تاکنون، ۳۵ شهردار کورد از کار برکنار شده‌اند و ۱۶ تن از آنها نیز زندانی شده‌اند. اتهام‌های دولت به این افراد ارتباط با حزب کارگران کوردستان ترکیه است.»

«خدیجه کامر»، روزنامه نگار کورد از اهالی فارقین می‌گوید: «بعد از وقوع چندین انفجار در شهرهای کوردنشین، بویژه در میتینگ‌های حزب دموکراتیک خلق‌ها، گردهمایی کوردها و متعاقب آن شکست دولت در مذاکره با احزاب ترک جهت تشکیل کابینه، ماجرا شروع شد. قبل از انتخابات ۷ حزیران (ژوئن) در استان آگری و تندورک، ارتش ترکیه عملیات کند و می‌گوید: «بعد از دور اول انتخابات و پیروزی چشمگیر HDP، دولت عملیات سیاسی علیه اعضای HDP و BDP (حزب صلح و دموکراسی) را آغاز کرد و صدها نفر از اعضای این احزاب دستگیر شدند. در مقابل هم مردم این رفتارهای امنیتی حکومت را با ایجاد معبر، خندق و سنگر سازی پاسخ دادند. آنها خواستار برپایی سیستم خودمدیریتی در شهرهای باکور شدند.»

خودمدیریتی دموکراتیک مدت‌هاست که به عنوان یک خواسته‌ی سیاسی توسط مردم باکور از دولت مرکزی مطالبه می‌شود و هر بار در پاسخ به آن، دولت اقدام به لشکرکشی و برقراری حکومت نظامی در این مناطق می‌کند. دولت همچنین با شانناژهای رسانه‌ای اینگونه جلوه می‌دهد که کوردها خواهان جدایی از ترکیه و ایجاد تنش در این منطقه هستند؛ در نتیجه تنه‌راه مقابله با آنها بر خورد نظامی است. این را می‌توان از سخنان اخیر عمر چلیک، سخنگوی حزب عدالت و توسعه به روشنی دریافت که گفت: «در جنوب شرقی ترکیه یک وحشی‌گری بارز وجود دارد. در نتیجه‌ی این وحشی‌گری انجام عملیات نظامی در آن مناطق کاملاً مشروع است.»

در هر عملیات نظامی که در مناطق کوردنشین ترکیه صورت می‌گیرد دولت و ارتش ادعا می‌کنند که در این مناطق گریلاهای حزب کارگران کوردستان حضور دارند و عملیات تنها علیه اعضای این حزب صورت می‌گیرد. اما هر بار بیشترین تلفات شامل غیرنظامیان است. بطور نمونه در عملیاتی بر فراز کوهستان قندیل، هواپیماهای ارتش ترکیه با هدف بمباران مواضع PKK مناطق مسکونی روستای «زارگلی» را مورد هدف قرار دادند. در جریان این عملیات خانه‌های بسیاری از روستاییان تخریب شد و قریب به ده نفر کشته شدند. دولت‌مردان ترکیه به سیاق سابق زیر بار نرفته و تاکید کردند که جنگنده‌هایشان مواضع حزب را مورد هدف قرار داده است، این در حالی بود که سازمان عفو بین‌الملل در گزارشی اعلام کرده‌الی این روستا ارتباطی با PKK نداشته‌اند. همین سناریوی تکراری اکنون برای چندمین بار در باکور اجرا می‌شود.

(۴)

چندی پس از برگزاری انتخابات یک نوامبر، در خبرها آمد که شهر «جزیره» واقع در استان «شرناخ» بیش از ده روز در محاصره‌ی نیروهای ارتش قرار گرفته و با اعلام حکومت نظامی در این شهر مرزی، منع رفت و آمد مقرر شد. در جریان این ممنوعیت عده‌ای از شهروندان مورد هدف تک‌تیراندازهای ارتش قرار گرفته و کشته شدند. همچنین به خانواده‌ی قربانیان اجازه داده نمی‌شد پیکر عزیزانشان را دفن کنند و تعدادی از جنازه‌ها به مدت چندین روز در خیابان‌ها رها شدند. با بالاگرفتن بحران در این شهر مرزی و سکوت جامعه‌ی جهانی، خوداهالی باکور دست به کار شدند و باره‌انداختن کاروانی با پیشاهنگی صلاح‌الدین دمیرتاش و اعضای حزب دموکراتیک

خلق‌ها با پای پیاده راهی جزیره شدند تا با عبور از تانک‌های نظامی ارتش و ورود به شهر، محاصره را در هم بشکنند.

خدیجه کامر با اشاره به سابقه‌ی عملیات متعدد نظامی ارتش در باکور اضافه می‌کند: «از سال‌های ۱۹۹۰ مناطق کوردنشین میلیتاریزه شده و پادگان‌های بزرگی در سطح شهرها و کوهستان‌های مجاور وجود دارند. در واقع نیروهای ارتش از شهرهای دیگر به این مناطق منتقل نمی‌شوند و در آنجا حضور گسترده‌ای دارند.» به اعتقاد کامر پروسه‌ی صلح با کوردها برای اردوغان تاکتیکی بیش نبود؛ چراکه این پروسه فرصت کافی در اختیار اردوغان و همراهانش قرار داد تا پادگان‌های بزرگتر و مستحکم‌تری در این مناطق تأسیس کنند. بدین وسیله حکومت با آرایش نظامی نیروهای ارتش توانسته است سرکوبی سیستماتیک را در باکور از سر بگیرد.

«اوزگور» از اهالی شرناخ است. او برای مدت کوتاهی به خانه‌ی یکی از آشنایانش در شهر جزیره سفر کرده بود که متأسفانه سفرش با محاصره‌های اخیر همزمان شد. او وضعیت را اینگونه توصیف می‌کند: «همه چیز خیلی سریع و غیرمنتظره رخ داد. ابتدا با خبر شدم که تعدادی از دوستان کوردم توسط نیروهای ژاندارمری دستگیر شدند و در فاصله‌ی خیلی کوتاهی صدای رژه‌ی تانک‌ها به گوش رسید. ارتش از همان بدو ورود عده‌ای را مجبور به ترک اجباری خانه‌هایشان کرد و برای تسریع این موضوع اقدام به تخریب بعضی از خانه‌ها بوسیله‌ی توپ و تانک کرد. متعاقب آن تک‌تیراندازها نیز در خانه‌های مخروبه و خالی از سکنه مستقر شدند و بدین ترتیب در شهر حکومت نظامی اعلام شد.»

اهالی شهرهای محصور که در آنها حکومت نظامی مقرر شده تنها در ساعات مشخصی از روز اجازه‌ی ورود و خروج از منزل دارند. همچنین برای اینکه ارتش آنها را هدف نگیرد باید با استفاده از پرچم سفید از خانه خارج شوند. لازم به ذکر است که در اکثر شهرهای محاصره شده برای روزهای متمادی آب و برق خانه‌ها قطع می‌شود.

روزنامه‌ی «حریت» با انتشار گزارشی که هیئت نمایندگان حزب جمهوری خواه خلق (CHP) بعد از بازدید از مناطق درگیری در شهر آمدارائه کرده بودند، به نقل از «نیازی نفی کارا»، رییس این هیئت نوشت: «نقض شدید حق حیات و نقض جدی در ارائه‌ی خدمات درمانی و بهداشتی وجود دارد. مراکز بهداشت خانواده توسط نیروهای امنیتی تخلیه شده‌اند... درخواست پزشکان برای

برپایی چادر جهت ارائه‌ی خدمات پزشکی رد شده است. از این گذشته پزشکانی که این درخواست را مطرح کرده‌اند متهم به عضویت در PKK شده و مورد بازخواست قرار گرفته‌اند.»

یکی از اهالی شهر موش که روزهای متوالی در محاصره‌ی ارتش قرار داشتند می‌گوید: «شرایط اصلاً طبیعی نیست. با مشاهده‌ی خانه‌ها و ساختمان‌های ویران شده و صدای بی وقفه‌ی گلوله و خمپاره، صحنه‌های جنگ تداعی می‌شود. بله اینجایک جنگ واقعی در جریان است. تانک‌ها و گلوله‌ها واقعی هستند.»

«جانندان» یکی از اهالی شهر سلوپی می‌گوید: «عکس‌هایی جان هستند، تحرکی ندارند. بطور مثال وقتی شما عکس تانکی که در وسط شهر سلوپی مستقر است را می‌بینید، تصور نکنید این تانک تنها برای ایجاد رعب و وحشت اهالی بصورت یک مجسمه آنجا ایستاده، خیر رسالت تانک ایستادن و ترساندن نیست، توپ باران و غرش است. بله همین تانک‌هایی که در عکس به ظاهر شبیه یک مجسمه‌ی ساکن هستند در طول شبانه‌روز خانه‌های ما را بمباران می‌کنند.»

(۵)

با بالا گرفتن درگیری‌ها و شدت گرفتن محاصره‌ها و همچنین عملیات پی در پی ارتش علیه شهروندان و به بهانه‌ی مبارزه با PKK، نیروهای مسلح YDG-H^۴ (جنبش جوانان انقلابی و میهن پرست) در بعضی مناطق برای دفاع از اهالی شهرها اقدام به مقابله‌ی مسلحانه با ارتش کردند. با وجود آنکه دولت آنها را اعضای حزب کارگران کردستان می‌داند اما این گروه خود را «نیمه مستقل» از شورای رهبری PKK می‌دانند.

بنا به گفته‌ی برخی منابع محلی از شهر موش، جزیره، سلوپی و فارقین کنترل بیشتر محلات در اختیار اعضای YDG-H است. در خلال بحران‌های اخیر در باکور گروه‌های مختلفی از جمله YPS با هدف دفاع از مردم بی دفاع و غیرنظامیان اعلام موجودیت کردند. با وجود شانتاژهای حکومت مبنی بر حضور گریلاهای PKK در شهرها، مردم اما می‌گویند تنها اعضای این گروه‌ها هستند که در شهرها علیه نیروهای ارتش با سلاح مبارزه می‌کنند.

خدیجه کامر در همین خصوص می‌گوید: «این سوی خندق‌های حفر شده جوانانی هستند که

خود را YDG-HI می نامند و به عنوان شاخه‌ی جوانان وابسته به PKK در شهرها شناخته می شوند. من در سفرهایم به شهرهای جزیره، فارقین و سور حضور نیروهای گریلا را ندیدم اما حرف و حدیث‌های بسیاری در میان مردم از حضور نیروهای گریلا در مناطق وجود دارد.»

او البته اشاره می کند که سران PKK در مصاحبه‌های خود اعلام کرده اند که اگر حمله‌های سنگین ارتش علیه غیرنظامیان به همین منوال ادامه پیدا کند، نیروهای شان را به شهرها خواهند فرستاد. شاید به نوعی بتوان گفت دولت نیز همین را می خواهد زیرا نیروهای PKK در نظر دولت ترکیه تروریست و جدایی خواه هستند و با فرض حضور این نیروها در شهرها، عملیات نظامی و اعلام وضعیت فوق العاده برای دولت به مراتب آسان تر و مشروع تر خواهد بود. به تبع آن، چنانچه این روزنامه نگار اهل فارقین اضافه می کند: «در صورتی که نیروهای حزب به شهرها وارد شوند دست نیروهای دولتی برای سرکوب و کشتار بیشتر بازتر خواهد شد.»

کامر می گوید: «هم نخست وزیر و رئیس جمهور و هم مقامات ارتش اعلام می کنند که این جنگ، جنگ با ترور است که اشاره شان به نیروهای PKK و نیروهای وابسته به آنان است. آنها در تلاش هستند که نشان بدهند جنگ با PKK در جریان است نه مردم غیرنظامی و شهروندان مدنی. در صورتی که بیشتر قربانیان این حمله ها همین غیرنظامی ها و اهالی شهرها هستند.»

هیچکس نمی تواند بطور یقین حضور گریلاها را پیش و پس از درگیری در شهرها رد یا تایید کند اما بیشتر افرادی که با آنها گفتگو شد اظهار داشتند که شایعاتی در این خصوص شنیده می شود ولی همگی به این باور داشتند که اگر این موضوع حقیقت داشت و واقعا گریلاها در شهر حضور داشتند «ارتش ذره‌ای مدارا به خرج نمی داد و خیلی جدی تر و شدیدتر در این مناطق عملیات نظامی صورت می داد». جانندان در این باره می گوید: «ارتش و دولت وقتی می خواهند پیروزی هایشان را اعلام کنند حتی کودکانی که توسط نیروهایشان کشته شده اند را نیز در شمار اعضای PKK حساب می کنند.»

«زیلان آمد» (نام مستعار) معلم یکی از مدارس در شهر آمد است. او با «بغرنج» خواندن شرایط شهرهای باکور می گوید: «ظلم ابدی نیست. سرانجام روزی این وضعیت خاتمه پیدا خواهد کرد و قطعا مردم در این نبرد پیروز خواهند شد چرا که بیشترین هزینه‌ی این قدرت‌نمایی‌های حزب حاکم و آقای رئیس جمهور متوجه مردم شده است.» بیشترین ترس زیلان از این است که اگر روزی

شهرها به وضعیت عادی بازگشتند، وقتی به کلاس درس می‌رود چگونه با نیمکت‌های خالی دانش‌آموزانی که کشته شده‌اند روبرو شود.

زیلان می‌گوید: «شرایط در بعضی شهرها کاملاً مشابه شرایط آن روزهای کوبانی است. ما از چند طرف و از جانب چندین گروه تهدید به مرگ می‌شویم. تنها ارتش نیست.» همسر خانم زیلان اضافه می‌کند: «دولت ترکیه و ارتشیان با توهم از بین بردن گریلاهای PKK به شهرها لشکرکشی می‌کنند. سال‌هاست که کارشان همین است. سال‌هاست فرزندان ما را می‌کشند و در خبرها به دروغ اعلام می‌کنند گریلا کشتیم. هر بار روستاهای اطراف قنديل را بمباران می‌کنند و می‌گویند مواضع حزب را زدیم. آنها هر بار با گریلاهای فرضی در شهرهای ما نبرد می‌کنند اما ما ناچاریم در مقابل ارتشی حقیقی و شبه نظامیانی چون «اسدالله»^۵ و «ژیتیم»^۶ و... مقاومت کنیم. این‌ها توهم نیستند، واقعا وجود دارند.»

«گردان اسدالله» یک گروه شبه نظامی و اسلام‌گرای سنی است که علیه کوردها عملیات انجام می‌دهند و از سال ۲۰۱۵ اعلام موجودیت کردند. از دیوارنویسی‌های این گروه در شهرهای باکور این چنین برداشت می‌شود که گرایش‌های ناسیونالیستی و ضد کورد در این گروه بسیار بالاست. گمانه‌زنی‌های بسیاری در خصوص «گردان اسدالله» موجود است.

خدیجه کامر در این باره می‌گوید: «اسدالله خود را گروهی در میان نیروهای پلیس و ارتشیان ترک معرفی می‌کند. به نظر می‌رسد ارتش می‌خواهد با این تحرکات و با شعار و اعلامیه‌هایی که به زبان عربی و منتسب به گروه اسدالله هستند، ترس داعش را بین مردم اشاعه دهد.» کامر با اشاره به سال‌های ۱۹۹۰ از نیرویی تحت عنوان «ژیتیم» یادآوری می‌کند. گفته می‌شود اعضای این گروه قریب به ۱۷ هزار نفر را کشته و سر به نیست کردند و تحت عنوان «فاعل مجهول» زبان زد مردم باکور هستند. «ژیتیم نیرویی ویژه در بین ارتش بود اما به شکل رسمی وجود نداشتند. نیروهای اسدالله نیز گروهی مشابه هستند.»

او همچنین اضافه می‌کند: «در شبکه‌های اجتماعی بویژه توئیتر، چند حساب کاربری به نام «ژیتیم بولگه‌گر چکلری» (واقعیت ژیتیم در منطقه) فعالیت دارند. در این صفحه‌ها، عکس‌های تحرکات و حمله‌های ارتش و نیروهای وابسته به دولت ترکیه منتشر می‌شوند. بیشتر تصاویر

۵ در مورد اسدالله این منبع را ببینید
۶ واحداطلاعات و ضد ترور ژاندارمری ترکیه

متعلق به نیروهای گارد ویژه‌ی پلیس و ارتش است، اما طبق گفته‌های مردم و شاهدان عینی، در میان آنها چچن‌ها و عرب‌ها نیز حضور دارند. البته این‌ها حرف و حدیث‌هایی است که میان مردم می‌چرخد.»

زیلان هم معتقد است در خصوص هویت واقعی و وابستگی گروه اسدالله نمی‌توان نظر قطعی داد «اما چیزی که می‌توان با یقین کامل درباره‌ی آنها گفت این است که نه گروه اسدالله و نه هیچ گروه مشابهی بدون اجازه‌ی دولت نمی‌توانند چنین فعالیت‌های گسترده‌ای داشته باشند.»

(۶)

ارتش در ماه دسامبر عملیات خانه به خانه را برای یافتن «تروریست‌ها» در برخی شهرهای باکور به طور جدی آغاز کرد. نیروهای ارتش از مردم خواستند تا خانه‌هایشان را تخلیه کنند و از این مناطق خارج شوند. خدیجه کامر در سفرش به شهرهای محاصره شده از اهالی محل و شاهد‌های عینی شنیده بود که «در شهر سلوپی نیروهای ارتش در زره‌پوش‌ها از مردم خواسته‌اند تا شهرها را ترک کنند. همچنین در محله‌های «بارباروس» و «باشاک» به زور مردم را از محل خارج کرده بودند.» این روزنامه‌نگار کورد معتقد است که ارتش از نظر قانونی نمی‌تواند چنین درخواستی را رسماً اعلام کند به همین دلیل از طریق رسانه‌های وابسته به خود چنین مسائلی را پیش می‌کشد. رسانه‌های وابسته به حکومت نیز این حمله‌ها را مشروع می‌دانند.

طبق قانون اساسی ترکیه لشکرکشی نظامی به شهرها، اعلام منع رفت و آمد و همچنین مورد هدف قرار دادن غیرنظامیان توسط نیروهای نظامی ارتش هیچ‌گونه وجاهت قانونی ندارد. جان‌دان در این باره می‌گوید: «شکایت‌ها در خصوص وضعیت جاری بارها توسط وکلا، حقوق‌دان‌ها و اعضای پارلمانی HDP به مراجع قانونی اعلام شده اما دستگاه قضایی ترکیه عملاً از کار افتاده است. مرجع همه چیز اکنون آقای رئیس‌جمهور، AKP و ارتش هستند.» این چنین به نظر می‌رسد که در ترکیه هم راهکارهای قانونی و هم پارلمان این کشور مانع حل و رسیدگی به این مساله هستند چرا که به گفته‌ی کامر «AKP در رأس اقتدار قرار دارد و همه‌ی تصمیمات نیز از سوی آنها و شخص رئیس‌جمهور گرفته می‌شود. می‌توان گفت در چنین حالتی پارلمان ترکیه، پارلمانی بی‌تأثیر است.» خانم کامر همچنین واکنش‌ها و موضع‌گیری سایر جریان‌ها و احزاب ترکیه نسبت به وقایع باکور را اینگونه شرح می‌دهد: «جهت‌گیری MHP در مقابل PKK و کوردها معلوم است. آنها پروسه‌ی

صلح بین کوردها و دولت ترکیه را خیانت می‌دانند. موضع‌گیری CHP نیز چندان قابل تعریف نیست. جانشین رهبر این حزب، "سزگین تانریک اوغلو" چندین بار در پارلمان مسائل مربوط به مناطق کوردنشین را پیش کشیده است. همچنین چند عضو زن این حزب در پارلمان ترکیه به مناطق درگیری سرزدند و اوضاع را رصد کردند. رأی CHP این است که این مشکل را باید پارلمان حل کند، اما این حزب تأثیر بسزایی در این مسأله نخواهد داشت.»

جنگ و درگیری در شهرهای باکور همچنان برقرار است و هر روز عده‌ی زیادی با ترس مورد هدف قرار گرفتن توسط ارتش دست و پنجه نرم می‌کنند. اردوغان با بحران آفرینی‌های اخیر خود در این کشور وضعیت سختی را هم برای مردم و هم آینده‌ی AKP رقم می‌زند. چرا که با هشدارهای متعدد سران PKK در صورت ادامه‌ی این روند آنها با اعزام نیروهایشان به سایر شهرهای ترکیه جنگ با دولت و ارتش را بصورت گسترده‌تری درپیش خواهند گرفت. عملیات نظامی ارتش از یک سو و از سوی دیگر سکوت و مدارای غرب در قبال ترکیه، بخاطر سیاست‌های مرتبط با پناهجویان تا این لحظه وضعیت و خیمی را برای اهالی این مناطق رقم زده است. وضعیتی که به گفته‌ی اوزگور «قربانیانش تنها کوردهای باکور نخواهند بود و دیر یا زود گریبان تمام مردم ترکیه را خواهد گرفت.»

منابع:

۱- خبرگزاری کردپرس

۲- ای.ان.اف نیوز

۳- سایت خبری-تحلیلی روژ

اردوغان راست می گوید
هژیر پلاسچی

از همان لحظه‌یی که دور جدید حملات به شهرها و روستاهای کوردنشین ترکیه آغاز شد، رجب طیب اردوغان و تمامی بلندگوهای تبلیغاتی دولت ترکیه اعلام کردند که با حمله به این شهرها و روستاها در واقع به مواضع حزب کارگران کوردستان (پ.ک.ک) حمله می‌کنند. آنها به همراه نهادهای امنیتی و جریان‌های فاشیستی ملی‌گرای ترک بارها اعلام کرده‌اند که جنگ آنها با غیرنظامیان نیست بلکه اعضا و هواداران پ.ک.ک را هدف قرار می‌دهند. در مقابل پ.ک.ک و رسانه‌های حامی آن با انتشار آمار غیرنظامی‌هایی که در حملات ارتش ترکیه کشته شده‌اند تلاش می‌کنند ثابت کنند که دولت ترکیه دروغ می‌گوید و در واقع جنگ دولت ترکیه نه با پ.ک.ک بلکه با مردم ساکن در شهرها و روستاهای کوردنشین است، جنگی که بیش از آن که دلیلی سیاسی داشته باشد، ماهیتی «نژادی» دارد.

واقعیت این است که اردوغان راست می‌گوید گرچه به شکل عجیبی پ.ک.ک هم دروغ نمی‌گوید. در جهانی که بخش بزرگی از تصویر آن در رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی ساخته می‌شود، در کنار تهاجم دولت و ارتش ترکیه به مناطق کوردنشین، مانند هر نبرد دیگری، نبردی سخت در رسانه‌ها نیز در جریان است. تاکتیک دولت ترکیه و دستگاه تبلیغاتی‌اش تجمیع کردن تمامی کردها زیر نام «تروریست» و این همان کردن «تروریسم» و پ.ک.ک است و تاکتیک پ.ک.ک تفکیک ساکنان غیرنظامی منطقه از نیروهای مسلح تشکیلات خودش برای نشان دادن سبوعیت ارتش ترکیه، تاکتیکی که تقریباً موبه موبه از سوی هواداران این حزب به زبان‌های دیگر، از جمله به زبان فارسی، دنبال می‌شود.

برای دیدن تصویر واقعی‌ای از آنچه که در جریان است باید لحظه‌یی از این نبرد کناره‌گرفت. اردوغان، دولت ترکیه و دستگاه امنیتی او وقتی از تهاجم به پ.ک.ک صحبت می‌کنند به خوبی می‌دانند که از تهاجم به قلمرو پ.ک.ک حرف می‌زنند، آنجایی که تشکیلات پ.ک.ک تنها یک

نیروی نظامی متکی به گریلاهای مسلح سازماندهی شده در کوه نیست بلکه جنبشی توده‌یی است که طی سال‌های گذشته توانسته در بسیاری از شهرها و روستاهای کردنشین ترکیه پایگاه توده‌یی عظیمی به دست آورد و عملن دولتی موازی را در این مناطق تاسیس کند که از جانب اکثریت ساکنان منطقه پشتیبانی می‌شود. ساختار شهرداری‌های دموکراتیک، تعاونی‌های مردمی، سازمان‌های کوچک مردم‌نهاد و مانند آن که در تمامی شهرها و روستاهای منطقه طی سال‌های گذشته تشکیل شده و عملن اداره‌ی امور را به دست گرفته است، همان قدرت سیاسی مردمی‌ای است که در قلمرو حکمرانی حاکم اخلال ایجاد می‌کند. در واقع نبرد اصلی دولت ترکیه نه با حزب کارگران کردستان که با همین قدرت سیاسی مردمی است، هر چند روشن است برای نابود کردن این قدرت سیاسی مردمی باید اندام تشکیلات نظامی مدافع آن را هم نابود یا به عقب‌نشینی وادار کند.

وضعیت برای پ.ک.ک اما به شدت بغرنج است. این تشکیلات از سویی برای تغییر اوضاع و کم شدن فشار سیاسی روی مناطق کوردنشین و حفظ قدرت سیاسی مردمی در این مناطق به «دموکراتیک» کردن وضعیت در سرتاسر ترکیه امید بسته است. تاسیس حزب دموکراتیک خلق‌ها (ه.د.پ) و شرکت در انتخابات پارلمانی بخش اصلی همین پروژه است. پروژه‌یی که به شکل متناقضی حالا به یکی از بن‌بست‌های پ.ک.ک تبدیل شده است. تقریبین روشن است که نتایج انتخابات پارلمانی اخیر در ترکیه به نفع حزب حاکم عدالت و توسعه دستکاری شده بود، این دستکاری اما هوشمندانه چنان انجام گرفت که حزب دموکراتیک خلق‌ها با رسیدن به حد نصاب ده درصدی از راه یافتن به پارلمان محروم نشود. آنها به خوبی می‌دانستند که اگر حزب دموکراتیک خلق‌ها نتواند وارد پارلمان ترکیه شود تعداد چیزهایی که پ.ک.ک برای از دست دادن خواهد داشت کمتر از آن خواهد بود که در مقابل تهاجم و سرکوب دولت و ارتش فرمان مقاومت مسلحانه را صادر نکند.

از سوی دیگر پ.ک.ک تلاش می‌کند در جهان پسا شورویایی مسیر ویژه‌ی خودش را بگشاید که از دل تناقض موجود در پیوند هم‌زمان با نیروهای مردمی و دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی می‌گذرد. تناقضی که خودش را در مجموعه‌ی رفتار سیاسی این حزب، یا احزاب خواهر آن در روز‌ها و روز‌ها لات بازنمایی می‌کند. برای نمونه در حالی که عبدالله او جالان، رهبر و تئوریسین کاریزماتیک این تشکیلات از منتقدان سرسخت «تمدن غربی» محسوب می‌شود، مجموعه‌ی

این سنت سیاسی تلاش می‌کند نبرد با داعش را در قالب نبرد میان سنت و مدرنیته صورت‌بندی و خودش را به عنوان تنها نیروی «مدرن» می‌کند که می‌تواند در برابر بربریت «سنتی» داعش مقاومت کند، معرفی کند.

این تناقض در تاکتیک تدافعی اخیر این سنت سیاسی از باکور هم دیده می‌شود. پ.ک.ک. بهتر از هر کسی می‌داند که نیازی نیست مردمی که در ساختارهای سیاسی قدرت مردمی منطقه سازماندهی شده‌اند حتمن کارت عضویت پ.ک.ک. را داشته باشند تا عضو یا هوادار این تشکیلات سیاسی محسوب شوند، حتا نیازی نیست که آنها آگاهانه از خط سیاسی پ.ک.ک. دفاع کنند، مسئله این است که قدرت سیاسی مردمی در باکور توسط سنت سیاسی ای‌تصرف شده است که پ.ک.ک. در سازماندهی و گسترش آن و نیز در دفاع مسلحانه از دستاوردهای آن نقش اصلی و بنیادین داشته است. به این معنا مناطق تحت تهاجم دولت و ارتش ترکیه و افعن قلمرو سیاسی پ.ک.ک. محسوب می‌شوند. مسئله این است که در جهان پسا شورویایی دفاع از چنین وضعیتی مستلزم دست شستن از حمایت دولت‌های غربی که از چنین وضعیتی احساس خطر می‌کنند و برخی نهادهای بین‌المللی است که ترجیح می‌دهند وارد چنین منازعه‌هایی نشوند.

پ.ک.ک. مجبور است در این نبرد تبلیغاتی به دقت رد پای تشکیلات سیاسی و نظامی خودش را از منطقه پاک کند. در حالی که هیچ رسانه‌ی بزرگی اشاره‌ی به حضور نیروهای شبه‌نظامی فاشیست وابسته به حزب حرکت ملی ترکیه (م.ه.پ) و نیز نیروهای شبه‌نظامی پان‌ترک/بنیادگرای گردان اسدالله در جریان تهاجم اخیر به باکور نمی‌کند، پ.ک.ک. باید پاسخگوی دفاع مسلحانه از مردم منطقه باشد.

تناقضات دفاع حقوق بشری از مردم باکور درست در چنین مواردی است که خودش را آشکار می‌کند. برای منطق حقوق بشری مردم باکور تنها زمانی قابل دفاع خواهند بود که ثابت شود مردمی بی‌سلاح بوده‌اند. «قربانیان» می‌کند که بدون هیچ «گناهی» توسط ارتش تا بن دندان مسلح ترکیه شکار شده‌اند. منطق حقوق بشری تنها زمانی می‌تواند حرفی برای گفتن داشته باشد که سوژه‌ی سیاسی را از سوژه‌گی خودش تهی کند. چنین است که منطق حقوق بشری در زمینه‌ی خلع سلاح مردم باکور و خلع قدرت از آنان هم‌دست خواست سیاسی دولت ترکیه است. آنهایی که حتا با ژست‌های چپ پ.ک.ک. را متهم می‌کنند که با حضور نظامی در منطقه بهانه به دست دولت

و ارتش ترکیه داده است تا مردم غیر نظامی را به خاک و خون بکشد و شهرها را محاصره و توپ باران کند، دچار همین انحطاط حقوق بشری شده اند. آنها نه چیزی از جنبش توده‌یی می‌فهمند و نه سوژگی مردم را باور می‌کنند. در مقابل چنین ترهاتی اصلن لازم نیست با استناد به آمار و ارقام مثلن ثابت کنیم که ارتش ترکیه به رغم تمام تمایلی که برای اثبات حضور «تروریست‌ها» در روستاها و شهرهای باکور دارد تنها موفق شده یک قبضه کلاشینکف، چند قبضه برنو و مقداری فشنگ جنگی کشف کند، بلکه اتفاقن باید از حق مسلح شدن مردم برای دفاع از دستاوردهای سیاسی خودشان دفاع کرد. و بیش از همه باید نگران این بود که آیا قدرت سیاسی مردمی در باکور از دل تناقضاتی که پ.ک.ک دچار آن است جان سالم به در خواهد برد یا در نهایت قربانی عقب‌نشینی‌های تاکتیکی این حزب برای حفظ موقعیت حزب دموکراتیک خلق‌ها در پارلمان و روابط حزب و احزاب خواهرش با دولت‌های غربی و نهادهای بین‌المللی خواهد شد. اگر چیزی برای دفاع در باکور موجود باشد، به شکل متناقضی همان چیزی است که اردوغان از آن حرف می‌زند و نه آن چیزی که در رسانه‌های نزدیک به پ.ک.ک بازنمایی می‌شود.

خاورمیانه را به سرمایه‌داری واگذار نخواهیم کرد
گفت‌وگو با ریوار آبدانان

ریوار آبدانان عضو ریاست کل کنفدرالیسم جوامع کوردستان، ک.ج.ک است. با او در مورد چشم‌اندازهای کنفدرالیسم دموکراتیک در باکور و روژئاوا گفت‌وگو کرده‌ایم. به دلیل شرایط نظامی قنبدیل و ادار شدیم این گفت‌وگو را به رغم آگاهی از محدودیت‌ها و کمبودهای سوال و جواب کتبی، به همین ترتیب انجام دهیم. پاسخ سوال‌های مادر میان تهاجم دائمی ارتش ترکیه به قنبدیل و از میان آتش و گلوله آمده است.

با توجه به عروج گفتمان‌ها و جریان‌های هویت‌گرای مذهبی و ناسیونالیستی و پیوندهای ساختاری و این‌همانی نظام‌های سیاسی منطقه و جهانی با این گفتمان‌ها، ایده‌ی خودگردانی دموکراتیک چگونه در خاورمیانه قابل پیاده شدن و تکثیر است؟

خاورمیانه سرزمین شگفت‌انگیزی است. دوگانگی عظیمی در بطن آن جریان دارد. اگر تنها جنبه‌ی ملی‌گرا-دین‌گرای آن دیده شود و جنبه‌ی دیگر را نادیده بگیریم دچار خطای راهبردی فاحشی خواهیم شد. حتی می‌توان گفت عملاً خود را از فرصت بسیار مناسبی که برای آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم وجود دارد محروم خواهیم ساخت. به اندازه‌ای که دولت و دستگاه‌های قدرت در جسم و جان خاورمیانه ریشه دوانده‌اند، می‌توان شاهد یک جریان مستمر گفتمان‌ساز از سوی نیروهای کمونالیست و دموکراسی‌خواه خاورمیانه نیز بود. من در اینجا دموکراسی را به هیچ وجه یک پدیده‌ی خاص برآمده از تمدن یونانی-آتن نمی‌دانم. بلکه هر نوع حالت خودگردانی اجتماعی در خارج از چارچوب دولت و قدرت را می‌توان دموکراسی نامید. تا پیش از شکل‌گیری دولت-ملت مدرن، در خاورمیانه انواعی از خودگردانی‌های کوچک و بزرگ را می‌شد در خارج از دایره‌ی دستگاه‌های قدرت و دولت شناسایی کرد. شاید این خودگردانی‌ها از منظر جریاناتی که ظاهراً سوسیالیستی و دموکراسی‌خواه هستند اما بورژوازی تا مغز استخوانشان را بیمار کرده، خیلی سنتی و حقیر به نظر برسند. اما به نظر من این خودگردانی‌ها عمیقاً دموکراتیک و سوسیالیستی هستند

و ارزش آن را دارند که رویشان تأمل صورت گیرد. ماریشه‌های ژرف و محکمی داریم. کافیهست کمی از تأثیرات اورپانتالیسم گذار شود تا دانسته شود که خاورمیانه تنها مهد استبداد نبوده بلکه به همان اندازه مهد هویت خواهی دموکراتیک و سوسیالیسم هم بوده است. وقتی این بستر تاریخی را درک کنیم آنگاه متوجه می‌شویم که در حال حاضر که مدرنیته‌ی سرمایه‌داری (یعنی هر سه نمود آن اعم از کاپیتالیسم، صنعت‌گرایی و دولت-ملت) بایک بحران ساختاری شدید دست و پنجه نرم می‌کند، فرصت برای آلترناتیوسازی بسیار مساعد گشته است. عصر سرمایه‌ی گلوبال چنان مجازی شده است و از پایه‌های تاریخ و جامعه گسست یافته که می‌توان گفت دیگر نمی‌تواند خود را به جایی بند کند. اتوپیای لیبرالیسم در لحظه‌ی «اکنون» فردگرایانه، به پایان خود رسیده است. سرمایه‌داری چنته‌اش خالیست. کدام حمله‌ی نیروهای هژمون جهانی به خاورمیانه توانسته به ترمیم سرمایه‌داری منجر شود؟ هیچ کدام. سرمایه‌داری مثل ماری است که در خاورمیانه دم خود را نیش می‌زند. داعشیسم، اردوغانیسم و انواع دیگری از ملی‌گرایی-دین‌گرایی‌هایی که فاشیسم هیتلری را در نور دیده‌اند در واقع آخرین فرآورده‌ی سرمایه‌داری در خاورمیانه هستند. این کالای نورسیده نیز نمی‌تواند بازار سرمایه را گرم کند. همان طور که شکست هیتلر در اصل آغاز شکست دولت ایده‌آل هگلی بود، اینک مدل دولت-ملت سنتی و میکرو دولت-ملت‌هایی نظیر داعش قادر نیستند ریشه‌های خود را به عمق جامعه فرو ببرند. جهان از این کالای نوین دچار هراس شده است. اسلام‌گرایی میانه‌رویی که مزدور سیستم سرمایه‌داریست از امتحان خود پیروز بیرون نیامد. خاورمیانه دیگر نقطه‌ی مشترکی برای ابزارشدگی در دست مدرنیته‌ی سرمایه‌داری ندارد. آخرین تیر ترکش نظام، همین تبه‌کاران داعشی‌اند. آن‌ها آخرین نسلی هستند که بت دولت-ملت را می‌پرستند. در مقابل این‌ها، خودگردانی دموکراتیک یک حرکت ساختار شکنانه از خود به نمایش نهاد. یک نوع بت‌شکنی با خصلت سوسیالیستی و دموکراتیک است که نشان داد خاورمیانه قابلیت رنسانس را داراست.

هویت‌های اجتماعی خاورمیانه سخت در حال جستجوگری هستند. کدام گوشه‌ی خاورمیانه را سراغ دارید که از فاشیسم ملی‌گرا-دین‌گرا تا سر حد انفجار نرسیده باشد؟ ما در این مسیر جستجوگری، به یک مدل نمونه‌ای نیاز داشتیم. به یک مدل که ما را خودباور سازد. ما را به ریشه‌هایمان مطمئن گرداند. روژآوای کوردستان این کار را کرد. روژآوای کوردستان به اندازه‌ای

که دارای هویت بومی کوردستانی است، هویت جهانشمول سوسیالیستی و دموکراتیک خلق‌هایست که خارج از چارچوب دولت-ملت در جستجو به سر می‌برند. این یک مدل نمونه است. هر چند هنوز در سرآغاز راه به سر می‌برداما بی‌شک آزمونی ارزنده است. ارزش آزادی در همین آزمون‌های پر معنا نهفته است. با این حال نباید دچار ایده‌آلیسم شد. من از یک مدل مشخص حرف می‌زنم که هم دارای جنبه‌ی ذهنی (سوبژکتیو) و هم جنبه‌ی عینی (ابژکتیو) است. خودگردانی دموکراتیک در روژآوای کوردستان نشان داد که خاورمیانه هم از لحاظ ذهنیت و هم از لحاظ پیکربندی می‌تواند آفریننده و خلاق باشد. می‌تواند از بحران برون‌رفت نماید. درست است که نظام‌های قدرت در خاورمیانه به شدت با ملی‌گرایی-دین‌گرایی گره خورده‌اند و عملاً خود را به سرمایه‌داری پیشکش می‌کنند اما نظام‌های هر چند سانسور شده و کمرنگ اجتماعی، بافت متفاوتی دارند. جامعه‌ی خاورمیانه اگرچه در چنبره‌ی ملی‌گرایی-دین‌گرایی محاصره شده است ولی حافظه‌ی تاریخی‌اش سرشار از رهیافت است. البته که آزمون‌های جهان و به‌ویژه اروپا (مبارزان سوسیالیست، آنارشیست، فمینیست، اکولوژیست و فرهنگ‌خواه اروپا و سرتاسر دنیا) نیز همچون اندوخته‌ای پر بار یاریگر جریانات مبارز خاورمیانه‌ای هستند. حتی اروپا نیز دیگر نمی‌تواند غده‌ی سرطانی دولت-ملت را بیش از این تحمل کند. با توجه به این واقعیات می‌توان رهیافت خودگردانی دموکراتیک در خاورمیانه را یک امر شدنی و حتی ضروری دانست. کما اینکه روژآوای کوردستان گام بزرگی در این راستاست. تحولات اخیر شمال کوردستان و اعلان خودگردانی‌های دموکراتیک در زیر آتش توپ و تانک رژیم ترکیه نشان می‌دهد که خاورمیانه و خلق‌های ستمدیده بیش از همیشه به چاره‌ساز بودن خودگردانی دموکراتیک باور آورده و به آن روی آورده‌اند.

خاورمیانه یک خصلت عجیب دارد که می‌خواهم در اینجا به آن اشاره کنم: همان‌طور که وقتی دولتی مستبد در یک گوشه‌ی خاورمیانه تأسیس گشته به سایر گوشه‌کنارهای آن نیز اشاعه یافته است، مبارزات دموکراتیک آن نیز از چنین خصلتی برخوردارند؛ یعنی قابل اشاعه و تکثیر پذیرند. نوعی به هم پیوستگی در خاورمیانه وجود دارد. هر چند سرمایه‌داری پیکره‌ی خاورمیانه را با خطاکش دولت-ملت تقسیم‌بندی کرده اما هنوز هم می‌توان یک نوع کلیت سیاسی-فرهنگی را در خاورمیانه ایجاد کرد. منظورم یک ساختار تمامیت‌خواهانه‌ی مرکزی نیست. منظورم یک کلیت متشکل از تنوعات عظیم اجتماعی است. بین فرهنگ‌های به‌غایت متنوع خاورمیانه همیشه

اشتراکات و شباهت‌ها را نیز می‌توان دید. این امر نشان می‌دهد که خاورمیانه را نمی‌توان از هم بریده و منقطع دانست. اگر مدل دموکراتیکی در یک گوشه‌ی آن درست شود به سایر مناطق آن نیز می‌تواند ریشه بدواند. ببینید که مدل خودگردانی دموکراتیک روزآوا چقدر تأثیرگذار و جذاب است. من به تکریر آن در خاورمیانه بسیار خوشبین هستم. اگر مدل ضداجتماعی دولت-ملت بتواند در خاورمیانه تکریر شود چرا مدل اجتماعی دموکراتیک نتواند تکریر یابد؟! به ویژه آنکه مدل دولت-ملت به شدت فرسوده شده است. ما خاورمیانه را به تقدیر شوم تکه‌پاره‌شدن توسط مدرنیته‌ی سرمایه‌داری واگذار نخواهیم کرد.

برای آنکه بهتر پاسخ سوالتان را داده باشم باید بگویم: ما به عنوان سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک جوامع کوردستان (ک.ج.ک) می‌خواهیم کوردها و تمام تنوعات هویتی دیگری که در گستره‌ی کوردستان جای دارند را در چارچوب ملت دموکراتیک تعریف کنیم و خودگردانی هم کوردها و هم تمام این هویت‌های فرهنگی را برقرار نماییم. این مدل را برای تمام مناطق خاورمیانه پیشنهاد می‌کنیم. برای رشد آن نیز آمادگی همپیمانی و همکاری با همه‌ی نیروهای اجتماعی و دموکراسی خواه را داریم. ملت دموکراتیک، مدلی غیردولتی است. آلترناتیوی در برابر دولت-ملت است. به جای ملی‌گرایی، برهمزیستی آزاد، میهن مشترک، عدم اتکا به مرزهای سیاسی تازه و عدم نیاز به دولت اصرار می‌ورزد. کنفدرالیسم دموکراتیک جوامع کوردستان یک سیستم همگراست. مانند چتر فراخی عمل می‌کند که طیف‌های مختلفی اعم از تمام واحدهای اجتماعی، عناصر اقتصادی کمونال، عناصر صنعتی اکولوژیک و گروه‌های فرهنگی متفاوت را دربر می‌گیرد. به عبارت دیگر در برابر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری، اقدام به برساختن مدرنیته‌ی دموکراتیک جوامع کوردستان می‌نماییم. به جای دولتی‌شدن، مبدل شدن به ملتی دموکراتیک را برمی‌گزینیم. به جای کاپیتالیسم، به یک اقتصاد کمونال برخوردار از بازار اجتماعی غیرسرمایه‌محور معتقدیم، به جای صنعت‌گرایی نیز بر صنعت اکولوژیک اصرار می‌ورزیم. خودگردانی دموکراتیک همان بدنه‌ی سیاسی ملت دموکراتیک است. یعنی ملت دموکراتیک و تمام عناصر مدرنیته‌ی دموکراتیک، در چارچوب این بدنه‌ی سیاسی به حالت واحدهای اتونوم دموکراتیکی درمی‌آیند که هرکدام خودویژگی‌های خویش را حفظ اما در عین حال یک کلیت منسجم اما نامرکزی را درست می‌کنند. به دلیل همین بافت منعطف، نامرکزی، نادولتی و قدرت‌ستیز است که آن را کنفدرالیسم

دموکراتیک می‌نامیم. یعنی به هیچ وجه هدفی به شکل «مبدل شدن به دولت» در آن جای ندارد. ما به جای دموکراسی لیبرال و تصنعی، به سمت دموکراسی رادیکال خلق‌ها حرکت می‌کنیم. از همین رو خودگردانی‌های دموکراتیکی که در هر جای کوردستان ایجاد می‌شوند به شدت روی دموکراسی مستقیم، کمون‌های پرشمار، مجالس خلق و نهادهای دفاعی خلق، آکادمی‌های مختلف و اقتصاد کمونالیستی کار صورت می‌دهند.

وقتی به خاورمیانه می‌نگریم می‌بینیم که همین جامعه‌ای که در محاصره‌ی دولت-ملت است اگر از ذهنیت ملی‌گرایی رها شود به خوبی می‌تواند کنفدراسیون دموکراتیک خود را تشکیل دهد. خودگردانی دموکراتیک تمام فرهنگ‌ها و هویت‌های خاورمیانه در چارچوب این کنفدراسیون امکان‌پذیر است. روژآوای کوردستان گامی تاریخی در این راستاست. هم‌کوردها، هم‌سریانی‌ها و اعراب (به همراه سایر هویت‌ها) در گستره‌ی خودگردانی دموکراتیک کانتون‌های روژآوا، نوعی کنفدراسیون دموکراتیک تشکیل داده‌اند. شورای دموکراتیک سوریه که اخیراً تشکیل شد روی سیاست‌گذاری انقلابی در سطح کل سوریه کار می‌کند و نیروهای سوریه‌ی دموکراتیک وظیفه‌ی دفاعی آن را بر عهده دارند. این‌ها در اصل نوعی حرکت به سمت دموکراتیزه نمودن کل سوریه است. نوعی تکثیر دموکراسی روژآوایی در کل سوریه است. منتها این عمل، یک کپی‌سازی یا تشکیل مرکز-پیرامون نوین نیست. یک مهندسی اجتماعی نیست. هر بخش از سوریه می‌تواند طبق خودویژگی‌ها و تفاوت‌مندی‌های فرهنگی خویش مدل خودگردانی دموکراتیک خود را تشکیل دهد. در برابر مرکزگرایی، فاشیسم و دولت-ملت‌گرایی داعش و رژیم سوریه، این یک آلترناتیو نیرومند است. نیروهای مدرنیته‌ی سرمایه‌داری توان تولید چیزی بیشتر از مینی دولت-ملت‌های تازه ندارند و نمی‌توانند سیاست برون‌رفتی از بحران داشته باشند. بنابراین آلترناتیو بودن کانتون‌های روژآوا و مدل خودگردانی دموکراتیک عملاً در مقابل نگاه همگان است. ملت دموکراتیک می‌تواند به خوبی از پس ایده‌ی غلط «دولت-ملت برابر است با آزادی و دموکراسی» برآید. دولت-ملت، به معنای مرگ آزادی و دموکراسی است. بنابراین خاورمیانه یا مرگ خود را رقم می‌زند یا با گذار از دولت-ملت به سمت آزادی و دموکراسی پر خواهد کشید.

یکی از سوال‌های مهمی که ذهن دنبال‌کنندگان خودگردانی‌ها و کانتون‌های مستقر در روژآوا

را به خود مشغول کرده مناسبات طبقاتی درون این جوامع است. اولاً در ایده‌ی خودگردانی‌های دموکراتیک از مناسبات طبقاتی چه تعریفی ارائه می‌شود؟ و دوماً امکان‌های بازتولید مناسبات طبقاتی مانند مالکیت خصوصی بر ابزار تولید در کانتون‌های روژاوا که در شرایط استقرار بهتری به سر می‌برند در حال حاضر چه وضعیتی دارند؟

طبقه‌نوعی بافت نابایست است که ساختار طبیعی جامعه را دستخوش شکاف و مشکل می‌گرداند. نباید مناسبات طبقاتی را نوعی تفاوت‌مندی و تنوع اجتماعی شمرد. طبقه و بوروکراسی، بافت‌هایی هستند که مانند غده‌ی سرطانی جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی را بیمار می‌گردانند. برخی طبقات در بدو شکل‌گیری، خود را فایده‌بخش نشان می‌دهند اما در گذار زمان معلوم می‌شود که نابایست و فاقد کارکرد اجتماعی هستند. به خصوص طبقه‌ی بورژوازی که شدیدترین لطامات را به جامعه وارد می‌آورد. طبقه‌ی متوسط (بورژوازی و بوروکراسی آن) انقلاب‌ها را به ضدانقلاب مبدل کرده و هژمونی خود را تا سطح فاشیسم بر جامعه تحمیل می‌کنند. بنابراین در پارادایم ملت دموکراتیک، گذار از نظام طبقاتی مبنای گرفته می‌شود. گذار از هر نوع طبقاتی شدن به عنوان یک اصل در پی گرفته می‌شود. خودگردانی دموکراتیک با هر نوع هژمونی و به خصوص هژمونی ایدئولوژیک مخالف است. از آنجا که مناسبات طبقاتی همواره در پی هژمون ساختن خود هستند نمی‌توانند با دموکراسی کنار بیایند. هر طبقه می‌خواهد تمام دیگر طبقات را به عنوان پیرامون خود بازتعریف کند؛ بنابراین عملاً خودگردانی سایرین را نقض کرده و دموکراسی را به سمت دیکتاتوری خواهد کشاند. به جای اتکا به طبقات، باید هویت‌های اجتماعی که برای همزیستی و دموکراسی بسیار مساعدند را مبنای گرفت. تأثیرات طبقاتی در جامعه وجود دارد، اما این چیزی نیست که قابل گذار نباشد. هر آنچه مربوط به جامعه باشد قابل تغییر و تحول است. طبقاتی شدن که از طرف مدرنیته‌ی سرمایه‌داری مانند آیه‌های مقدس بر پیشانی جامعه حک می‌شود، قابل زدودن است. منتها لازم نیست اقدام به مهندسی اجتماعی و جبری شود. شکاف‌های طبقاتی ناشی از مداخلات قدرت و دولت در جامعه است. بنابراین هر چه جامعه به نیروی خودمدیریتی دست یابد و خود را از دولت و قدرت پاک گرداند به همان میزان شکاف‌های طبقاتی که پیکره‌ی جامعه را زخمی کرده‌اند ترمیم خواهند گردید.

در کانتون‌های روژاوا که خودگردانی دموکراتیک برقرار است، از هر نوع روابطی که آلوده‌ی

قدرت و هژمونی باشند دوری می‌شود. زیرا چنین مناسباتی به شکل ماهوی بادموکراسی در تضادند. اقتصاد کانتون‌ها یک اقتصاد کمونال و اکولوژیک است. واحدهای اجتماعی خودگردان در حوزه‌های تولیدی مختلف سازماندهی می‌شوند. می‌توان اقتصاد را نیز یک حوزه‌ی تبلور دموکراسی ارزیابی کرد که نیازهای بنیادین مادی جامعه را پاسخ می‌دهد. روابط همزیستانه، کلکتیو و به دور از سودپرستی به بهترین نحو در اقتصاد کمونال قابل اجرا هستند. بازار نیز از حالت حوزه‌ی سودپرستی، خصوصی‌سازی و روابط سوداگردانه خارج شده و به سمت مبدل شدن به یک بازار اجتماعی که مبتنی بر تأمین نیازهای بنیادین جامعه است حرکت می‌کند. البته که تأثیرات سوء سرمایه‌داری گلوبال بر روابط اقتصادی خاورمیانه و از جمله کوردستان نیز وجود دارند. اما آکادمی‌ها، مراکز آموزشی کانتون‌ها، کمون‌های روستاها، کمون‌های محلات شهری و مجالس خلق که در همه‌جای کانتون‌های روزآوا تأسیس شده‌اند، روابط اجتماعی را از فردگرایی به سمت کمونالیسم دموکراتیک جهت‌دهی می‌کنند. از یاد نبریم که رژیم دموکراتیک و به‌ویژه خودمدیریتی دموکراتیک، خودش بزرگ‌ترین آموزشگاه است. شخصیت را از نو پرورش می‌دهد و اجتماعی می‌گرداند. هرچه این روند اجتماعی شدن و دموکراتیزاسیون تسریع یافته و گسترش می‌یابد، از تأثیرات مخرب سرمایه‌داری در حوزه‌ی اقتصاد نیز گذار می‌شود. به جای روابط دولتی-خصوصی در حوزه‌ی اقتصاد که هر دو در اصل اقتصادستیز و سرمایه‌مدارانه هستند، گذار به روابط اجتماعی دموکراتیک و کمونال صورت می‌گیرد. به این ترتیب از انحصارگری بر روی «ابزارهای تولید، قیمت‌ها و ارزش‌ها» جلوگیری می‌شود. جامعه‌ی کوردستان نیز به دلیل ساختار تاریخی و فرهنگی‌اش خیلی زود جذب چنین نظام نوینی می‌شود. نکته‌ی جالب این است که هنوز هم روابط اقتصادی کمونالیستی و دموکراتیک در جای‌جای هر چهار بخش کوردستان وجود دارند. ما به آن «هه‌ره‌ه‌زی» می‌گوییم. جامعه‌ی کورد به هیچ‌وجه از اقتصاد کمونال و غیردولتی بیگانه نیست. رشد خودگردانی‌های دموکراتیک، عملاً بازتولید روابط طبقاتی و مالکیتی که در بن‌مایه‌ی آن انفکاک سوژم‌ابژه نهفته است را عقیم می‌گرداند. البته که در زمینه‌ی گذار از مالکیت‌های خصوصی از راهکارهای مداخله‌جویانه‌ی مهندسی‌وار استفاده نمی‌شود. آموزش دموکراسی و گذار از شخصیت فردگرا، ما را به سمت هدف‌هایمان خواهد برد. روزآوا تمرین خیلی خوبی در این زمینه داشته و نتایجش نیز چشمگیر و ارزنده‌اند. این راهیست که دیالکتیک درونی جامعه‌ی

اخلاقی- سیاسی (که بازترین جامعه به روی دموکراسی است) بر بستر آن حرکت می‌کند.

با توجه با اینکه تاریخاً اغلب جریان‌های سیاسی کورد مبتنی بر ناسیونالیسم کوردی و هویت کوردی بوده‌اند و اکنون جریان سیاسی مستقر شده‌ای در باشور مبتنی بر پروژه‌ی دولت ملت کورد وجود دارد، در چه شرایطی امکان بازگشت و احیای دوباره‌ی خط مشی دولت‌گرایی و گرایش به ملت‌سازی یکپارچه در خودگردان‌های دموکراتیک وجود خواهد داشت و اصولاً چقدر می‌توان نگران این موضوع بود که ممکن است جنبه‌های اساسی و بنیادین ایده‌ی خودگردانی دموکراتیک با برجسته‌سازی «هویت کورد» از وجوه رهایی‌بخش و انقلابی تهی شود؟

خودگردانی دموکراتیک یک پروژه‌ی تعریف‌شده در چارچوب تز مدرنیته‌ی دموکراتیک است. رویکرد ما در قبال مسئله‌ی ناسیونالیسم، دولت‌گرایی، ملت‌سازی دولتی و یکپارچه، یک رویکرد پارادایمیک است نه یک تاکتیک. چرا که دولت، یک نهاد قدرت است که سرمایه تراوش می‌کند. هیچ دولتی نمی‌تواند خارج از چارچوب بازی‌های مرگبار سرمایه عمل کند. به‌ویژه دولت-ملت که نهادینه‌شده‌ترین فرم دولتی است و در راستای پیشینه‌ی سود هدفمند است. بنابراین ما که جهانی‌آلترناتیو را می‌خواهیم و سرمایه‌داری را سرچشمه‌ی معضلات می‌شماریم هرگز نمی‌خواهیم دوباره به سمت دولت و دولت-ملت بلغزیم. شاید ایده‌ی «ملت کورد صاحب دولت» خیلی جذاب به نظر برسد اما محتوایش کاپیتالیستی شدن است. ساخت هر دولت-ملت نوین (چه کوردی، چه عربی، چه فارسی، چه ترکی و انواع دیگرش) به معنای خدمت به جهانی‌سازی کاپیتالیسم است. به معنای آب به آسیاب مدرنیته‌ی سرمایه‌داری ریختن است. بنابراین ما هویت کورد آزاد را خارج از چارچوب مدرنیته‌ی سرمایه‌داری تعریف می‌کنیم. بگذارید کمی عمیق‌تر مسئله را شرح دهم.

مدرنیته‌ی سرمایه‌داری از طریق دولت-ملت میل به یکدست‌سازی (هموژن‌سازی) جامعه دارد. چرا که هرچه جامعه را یکدست‌گرداند و انسان‌ها را به‌کپی و موجودات شبیه‌سازی شده مبدل کند، به همان اندازه امکان سلطه بر آن‌ها بیشتر می‌شود. بنابراین اوج نسل‌کشی فرهنگی و نابودسازی هویت‌های اجتماعی را در عصر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری می‌بینیم. هر نوع تنوع و هویت اجتماعی نوعی آفرینش، میل به زندگی و تبلور آزادی است و همین رنگارنگی و تنوع هویت‌هاست که وجود دموکراسی را با معنا می‌کند. بنابراین سرمایه‌داری با نابودسازی هویت‌ها و یکدست‌سازی

از راه دولت-ملت، در اصل ضدزندگی، ضدآزادی و ضددموکراسی است. حتی ستم‌دیده‌ترین ملت‌ها نیز اگر در چارچوب سرمایه‌داری و دولت-ملت فاشیستی آن بخواهند به آزادی و دموکراسی دست یابند تنها به بیراهه خواهند رفت. حتی انقلابی‌ترین جریان‌ها نیز وقتی به دام دولت‌گرایی می‌افتند از انقلابی‌گری انحراف می‌یابند و به اهداف آزادیخواهانه‌ی خود خیانت می‌کنند. ما نیز در چارچوب کنفدرالیسم دموکراتیک جوامع کوردستان با گذار از دولت‌گرایی، آلترناتیو بودن خود در برابر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری را متبلور می‌گردانیم. به جای منطق ویرانگر «ما هم یک دولت کوچک برای خود تأسیس کنیم» به این منطق باور داریم: «بیایید به جامعه‌ای اخلاقی-سیاسی به شکل ملت دموکراتیک مبدل شویم». سوسیالیسم نیز با چنین دموکراتیزاسیونی تحقق خواهد یافت. جستجوی سوسیالیسم در خارج از گستره‌ی دموکراسی باعث سقوط به جهنم سرمایه‌داری می‌گردد. مادام که دغدغه‌ی ما انسان و جامعه باشد نمی‌توان به سمت ناسیونالیسمی که انسان را به گرگ انسان مبدل ساخته تمایل یابیم. همان‌طور که ناسیونالیسم آلمانی باعث شکل‌گیری گرگ‌دولتی به نام دولت نازی شد، از ناسیونالیسم ترک نیز اردوغان زاده شد. طبقه‌ی الیتی از کوردها نیز در این دام افتادند. تاوانش را سنگال داد.

ملت دموکراتیک دارای بافت‌های کنفدرال و دموکراتیک است یعنی هدفی به شکل تشکیل دولت ندارد. اما به همان اندازه نیز در برابر «بی‌جامعه‌شدن»ی که مدرنیته‌ی سرمایه‌داری تحمیل می‌کند مقاومت می‌کند. در جنوب (باشور) کوردستان پروژه‌ی یک دولت-ملت کوچک کوردی وجود دارد که تمام کوردها را دربر نمی‌گیرد. نوعی رهیافت ناسیونالیستی و دولتی است که نمی‌تواند منجر به آزادی هویتی شود و مدام قدرت‌های دیگر را به جنگ علیه هویت کوردی تشویق می‌کند. پروژه‌ی حل مسئله‌ی کورد از راه اعطای حقوق فردی-فرهنگی لیبرال نیز یک پروژه‌ی مدرنیستی است که نمی‌تواند منجر به حل مسئله شود. چرا که در این دو پروژه، جامعه و هویت جمعی رد می‌شود و تنها الیت‌های قدرت و طبقه‌ی متوسط از آن نفع می‌برند. پیداست که این الیت‌های قدرت و طبقه‌ی متوسط پیوندهای عمیقی با سرمایه‌داری دارند. خودگردان‌های دموکراتیک به هیچ وجه بر مبنای هژمونیک‌سازی یک هویت عمل نمی‌کنند؛ حتی هویت کوردی. چرا که هر نوع هژمونی و مرکزی‌سازی یک «تک‌هویت»، به معنای عدول از دموکراسی و شکل‌گیری یک قدرت نوین است. قدرت نیز به معنای رد آزادی است. حتی خود هویت کوردی

نیز در حالت طبیعی‌اش، یکدست و هموزن نیست. از باورداشت‌های گوناگون گرفته تا لهجه‌های مختلفی را دربر می‌گیرد. لذا برای رسیدن به یک دموکراسی پایدار و آزادی راستین، «گذار از منطق هموزن‌سازی و تک‌گرایی» به حالت یک اصل اغماض ناپذیر درآمده است. ماهیت خودگردانی دموکراتیک با «برجسته‌سازی یک هویت» تضاد بنیادینی دارد. هویت کورد را در دموکراسی راستین جستجو می‌کنیم نه در ناسیونالیسم. چرا که ناسیونالیسم همیشه بر تضاد هویت‌ها و جنگ و بی‌عدالتی استوار است و نمی‌تواند پاسخگوی مسئله‌ی کورد و سایر مسائل اجتماعی باشد. به جای ناسیونالیسم جنگ‌افروز که یک ایدئولوژی کاپیتالیستی است، باید بر تسهیم آزادی، برابری مبتنی بر تفاوت‌مندیها و تکثر هویتی اصرار ورزید. این امر هم کوردها را به آزادی می‌رساند و هم سایر هویت‌ها را. خودگردانی دموکراتیک بر چنین بینش ژرفی استوار است. بنابراین در خودگردانی دموکراتیک، نگرانی بروز ناسیونالیسم و هژمونی تک‌هویتی وجود ندارد. اصولاً خودگردانی دموکراتیک پاسخ به همین نگرانی است که شما اشاره کردید. یعنی خودگردانی دموکراتیک یک آلترناتیو در برابر دولت-ملت و تک‌هویتی شدن است. ما انقلاب را نوعی ترمیم بافت اخلاقی-سیاسی جامعه می‌دانیم نه یک مهندسی اجتماعی. جامعه یک ابژه نیست. به همین جهت با هر نوع تک‌هویت‌سازی که به معنای ابژه‌کردن سایرین است و با ماهیت جامعه‌ی اخلاقی-سیاسی در تضاد است مخالفیم. خودگردانی دموکراتیک روزآوا نیز چنین بینشی را مبنا می‌گیرد. بنابراین انقلاب را در معنای راستین خود همچنان به پیش خواهیم برد.

سکوت درباره‌ی ایده‌ی خودگردانی دموکراتیک و وارونه‌نمایی حوادث ترکیه در رسانه‌های جریان اصلی و عدم جواز ورود به گفتمان اصلی از سوی مین‌استریم را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

خودگردانی دموکراتیک نشان داد که جهان بدون سرمایه‌داری، بدون دولت-ملت و عاری از صنعت‌گرایی سودمحور یک ایده‌ی اتوپیک برای آینده نیست بلکه یک پروژه‌ی عملی در همین امروز ماست. بنابراین دستگاه‌های رسانه‌ای نظام با تمام توان سعی می‌کنند که آن را نامرئی جلوه دهند. این رسانه‌ها خود را آماده کرده بودند که داعش کانتون‌های خودمدیر را اشغال کند تا خوراک رسانه‌ای خوبی در سینی آن‌ها گذاشته شود. اما کوبانی خیال آن‌ها را نقش بر آب ساخت. کوبانی ورق را برگرداند. مشروعیت داعش و تقدس آن درهم کوبیده شد. آنگاه بود که همه وارد

مسابقه داعش ستیزی شدند! با این حال رسانه‌های مزبور هنوز هم ماهیت کانتون‌ها و خودگردانی دموکراتیک را به میل خود تفسیر کرده یا همان طور که شما گفتید سکوت اختیار می‌کنند. رژیم‌های ارتجاعی منطقه هم که از گسترش موج دموکراتیزاسیون به درون مرزهای خود به شدت می‌هراسند با جنگ تبلیغی سعی دارند خود را از تحولات ناخواسته دور نگه دارند. اما این تنها یک دست‌وپا زدن است و بس.

ترکیه در مسیر یک تحول بنیادین قرار گرفته است. مدل خودگردانی دموکراتیک در جای جای شمال کوردستان در حال برقرار شدن است. البته این مرحله با جنگ و درگیری توأم خواهد بود. پیداست که ترکیه نیز مسیر سایر دولت-ملت‌های ورشکسته‌ی خاورمیانه را در پی گرفته است. ترکیه‌ای که آن همه سنگ دموکراسی و حقوق مدرن را به سینه می‌زد تا خرخره در داعشیسم غرق شده است. ترکیه یک خطر جهانی است. در خطوط سیمای اردوغان می‌توان چهره‌ی هیتلر را بازیافت کرد. رژیم ترکیه، انقلاب دموکراتیک کوردها و دیگر هویت‌های تاریخی خاورمیانه را هرگز بر نمی‌تابد و خیز بلندی به سمت مبدل شدن به کانون اصلی انقلاب ستیزی برداشته است. به نظرم سرنوشت جدال دموکراسی و دولت-ملت تا حدود بسیار زیادی در ترکیه رقم خواهد خورد. از همین روست که تمام دستگاه تبلیغاتی-رسانه‌ای نظام سرمایه‌داری برای وارونه‌نمایی حوادث ترکیه عمل می‌کند. ترکیه به نحوی مانند پاشنه‌ی آشیل نظام سرمایه‌داری در منطقه‌ی خاورمیانه است. بنابراین قابل درک است که چرا این همه سعی می‌کنند کشتارهای نظام به شدت پلیسی ترکیه را مخفی سازند. با این وجود خودگردانی دموکراتیک در ساحت عمل اجرا می‌شود. مورد مهم نیز همین است. رسانه‌ها و جهان مجازی تا چه حد خواهند توانست حقیقتی به نام ملت دموکراتیک را انکار کنند؟! دولت-ملت‌ها به شدت در حال ریزش هستند. تلاش دارند برای جلوگیری از ریزش هرچه بیشتر، به نیروهای مخالف خود حمله کنند. رسانه‌ها نیز با وارونه‌نمایی سعی دارند این خواسته‌ی آن‌ها را متحقق گردانند. اما باید گفت که حقیقت دموکراسی کمونال، دنیای مجازی سرمایه‌داری را همانند حبایی بر روی آب خواهد ترکاند. البته نه از طریق کوبیدن سوزن جنگ کلاسیک، بلکه از راه بزرگ کردن جهان دموکراسی. این جهان آنقدر بزرگ، پر تنوع و آکنده از گوناگونی اجتماعی خواهد بود که جایی برای قدرت و سلطه باقی نخواهد ماند. بی‌شک این امر زمان بر خواهد بود. مهم این است که تلاش‌هایمان را افزون کنیم و اتوپیاهایمان

را در لحظه‌ی حال شکوفاگردانیم. برای آنکه لایق رشادت‌ها و خون‌های ریخته‌شده‌ی انقلابیون گذشته شویم، این زیباترین شیوه‌ی زندگی است. رسانه‌های سرمایه‌داری و اجیرشدگان آنها، از این زندگی زیبا چیزی نمی‌فهمند. به همین دلیل با سکوت و وارونه‌نمایی می‌خواهند طبل یأس و نومیدی را برای خلق‌ها به صدا درآورند. اما به نظرم سطح آگاهی خلق‌ها بیش از آن است که دیگر بار به فریب و ریاکاری اجازه‌ی پیروزی بدهند.

می‌دانیم که ایده‌ی خودمدیریتی دموکراتیک مبتنی ست بر نفی دولت-ملت به مثابه‌ی تجلی تاریخی و عینی سرمایه‌داری. در عین حال در بند ۶ «مبانی اساسی نظام کنفدرالیسم دموکراتیک در شرق کوردستان» آمده است که: «مناسبات کنفدرالیسم دموکراتیک با دولت از راه فرمولاسیون «دولت + دموکراسی» تنظیم می‌گردد. مبنای کار، سازشی اصولی است که در بردارنده‌ی پذیرش متقابل دولت و نظام مدیریتی جامعه‌ی دموکراتیک است. کنفدرالیسم دموکراتیک بدون رد و انکار دولت یا ضمیمه‌شدن به دولت، مدلی است که دموکراتیزاسیون جامعه را اساس قرار می‌دهد.» به نظر می‌رسد تناقضی در این متن وجود دارد بین پذیرش و سازش با دولت و ایده‌ی خودگردانی دموکراتیک. آیا این تناقض، تأیید آشکار امکان همزیستی با متولی رسمی پروژه‌ی «دولت-ملت» نیست؟ و آیا این عدم صراحت در تعیین تکلیف با دولت، پذیرش ضمنی ادعای اصلی دولت مبنی بر عدم وجود بحران ساختاری نیست؟ ابهام در «سازش اصولی» و «پذیرش متقابل» را چگونه می‌توان بر طرف کرد؟ ناتوانی موجود در ایده‌ی خودگردانی دموکراتیک در اضمحلال و نابودی دستگاه دولت را چگونه می‌توان توضیح داد؟

نه؛ من در آن تناقضی نمی‌بینم! مسئله این است که این فرمولاسیون «دولت + دموکراسی» در صورتی بروز خواهد یافت که دولت تن به پذیرش خودگردانی دموکراتیک بدهد. یعنی فرمول مزبور مطلقاً تنها حالت ممکن نخواهد بود. تا وقتی که دولت-ملت بر سرکوب‌گری و عدم قبول خودمدیریتی اجتماعی که خارج از دایره‌ی قدرت کار کند اصرار نماید، به ناگزیر تنش و درگیری نیز بین دموکراسی و دولت ادامه خواهد یافت. برای روشن شدن مسئله مثالی می‌آورم: اگر دولت ترکیه تن به پروسه‌ی چاره‌یابی دموکراتیکی می‌داد که رهبر ملت کورد، عبدالله اوچالان ارائه کرد، فضای جنگ و درگیری از میان می‌رفت و قانون اساسی دموکراتیکی شکل می‌گرفت که در

آن دولت و دموکراسی به طور همزمان در آن کشور برقرار می‌شدند؛ اما نه به طور متداخل بلکه به عنوان دو مدیریت جداگانه. دولت یک مدیریت ضد اجتماعی و تحمیلی است و دموکراسی همان مدیریت ذاتی جامعه است که از راه مشارکت‌دهی خلق شکل می‌گیرد. یعنی دو تعریف جداگانه دارند. اگر دولت ملت قبول کند که جامعه در خارج از چارچوب دولت، خودگردانی دموکراتیک خود را برقرار سازد آنگاه می‌توان به جای دغدغه‌ی فروپاشاندن دولت-ملت، از طریق رشد خودگردانی دموکراتیک اقدام به محدودسازی حیطه‌ی اتوریته‌ی افسارگسیخته‌ی دولت و کاهش نفوذ انحصاری آن کرد. منظور از سازش اصولی این است که دولت دست از یورش به خودگردانی دموکراتیک بکشد و آن را به منزله‌ی یک ساختار دموکراتیک غیردولتی قبول کند.

ما به جای یک دیالکتیک براندازانه و مبتنی بر فروپاشی حتمی، به دیالکتیکی معتقدیم که حتی با وجود باقی ماندن ساختارهای بیمار دولت-ملت باز هم می‌توان ساختار خودمدیریتی دموکراتیک جامعه را برقرار ساخت. یعنی ما منتظر افول نهایی و به زباله‌دان تاریخ افتادن مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و نمود عینی اش دولت-ملت نمی‌مانیم. از همین اکنون نیز می‌توان مدرنیته‌ی دموکراتیک خود را برقرار ساخت. از طرف دیگر منظور از دولت + دموکراسی این نیست که خودگردانی دموکراتیک با دولت-ملت، «یک همزیستی از نوع تغذیه‌ی متقابل» داشته باشد. چرا که دولت یک جریان انحرافی در مسیر جامعه‌ی تاریخی است. باید مورد گذار قرار گیرد اما نه صرفاً از طریق براندازی مستقیم. رشد دموکراسی به معنای افول هرچه سریع‌تر دولت-ملت خواهد بود. حتی جهان سرمایه‌داری نیز دیگر تاب دولت-ملت را ندارد. دولت-ملت به یک بن بست جدی مبدل شده است. نمونه‌ی اتحادیه‌ی اروپا نشان می‌دهد که حتی جهان سرمایه‌داری نیز دنبال یک آلترناتیو می‌گردد. به واقع می‌خواهد با تزریق تدریجی دموکراسی لیبرال هم خود را از این بن بست خلاص کند و هم جلوی آلترناتیوهای رادیکال را بگیرد. اما به نظرمدل خودگردانی دموکراتیک می‌تواند بدون اینکه زمان خود را روی مشغول شدن به براندازی یا عدم براندازی دولت-ملت صرف کند، به بر ساخت نظام دلخواه خودش بپردازد. کوردها این را در روزآوا به خوبی انجام دادند. خط سوم یعنی همین. یعنی بین دوآلیته‌ی «فروپاشاندن دولت» یا «تسلیم شدن در مقابل دولت»، هیچ کدام را انتخاب نکنی و روی پایه‌گذاری مدل خودت متمرکز شوی. متأسفانه تمام جریاناتی که در این دوآلیته گرفتار شدند جز خدمت به نظام سرمایه‌داری و دولت-ملت کاری از پیش نبردند. یعنی

دو گرایش افراطی «فروپاشیدن دولت-ملت و تشکیل اتوریته‌ی دولتی خود» و برخورد فرمیستی که منجر به «ذوب شدن در دولت-ملت موجود» می‌شود، هر دو به یک نتیجه ختم شد که آن هم تقویت نظام سرمایه‌داری بود. به همین دلیل ما رویکرد متفاوتی در پی گرفتیم. به خوبی هم جواب داد.

دولت دچار بحران ساختاری است اما فروپاشاندن دولت وظیفه‌ی نیروهای دموکراتیک نیست. وظیفه‌ی اصلی نیروهای دموکراتیک این است که نظام خودگردانی خود را برقرار سازند. البته که اگر دولت‌ها به این خودگردانی دموکراتیک هجوم بیاورند تنش و درگیری نیز به ناگزیر روی خواهد داد. می‌خواهم بگویم که استراتژی ما نه براندازی دولت، بلکه بر ساخت نظام دموکراتیک خودمان است. شعارهای «مرده‌باد و نابود شو» تا به امروز بخش عظیمی از فرصتی که در اختیار نیروهای چپ بود را از دست آن‌ها خارج کرد. به نظرم ما به جای آنکه نگران باشیم که این دولت-ملت کی و کجا سقوط می‌کند، بهتر است روی این کار کنیم که نظام خودگردانی دموکراتیک خود را در مکان و زمان مناسب خویش پایه‌گذاری کنیم. پذیرش متقابل به معنای این نیست که دولت-ملت مرکزگرای کنونی را مشروع بدانیم. پذیرش متقابل این است که دولت-ملت دست از حمله به نظام خودمدیر دموکراتیک بردارد تا نیروهای دموکراتیک نیز جنگ تدافعی را متوقف کنند و در فضایی آرام نظام خود را برقرار کنند. البته که ما ساده‌لوح نخواهیم بود و می‌دانیم که دولت-ملت چه ترندهایی در سر دارد و چگونه یورش می‌آورد. بنابراین سازش اصولی اصلاً به معنای انفعال نیست. ما قابلیت گفتمان سیاسی خود حتی در مقابل دولت-ملت را به رخ نظام می‌کشیم. در ترکیه این کار را انجام دادیم. نیروهای دموکراتیک ترکیه زیر چتر حزب دموکراتیک خلق‌ها از فضای آرامی که ایجاد شد استفاده‌ی بهینه‌ای کردند. به محض آنکه دولت مداخله کرد و آن فضا را تخریب کرد، ما بار دیگر به جنگ تدافعی خود بازگشتیم. این یعنی اینکه ما تله‌های نظام را می‌شناسیم. ایده‌ی خودگردانی دموکراتیک رسالتی به شکل نابودسازی مستقیم دولت بر عهده ندارد. ایده‌ی خودگردانی دموکراتیک به جای آنکه به نابودی دولت مشغول شود به دموکراتیزه‌سازی ملت مشغول می‌گردد. یعنی حوزه‌ی استثمار و انباشت سرمایه را از دست دولت خارج می‌گرداند. پیداست که این امر دولت را محدود خواهد ساخت. هر چه دموکراسی ما فعال‌تر و کارآمدتر شود دولت نیز به حاشیه رانده خواهد شد. تمام آن‌هایی که دولت‌ها را نابود کردند تنها توانستند زمینه را

برای بر سر کار آمدن دولت تازه‌ای مساعد سازند. ما می‌خواهیم از این دور باطل خارج شویم. دیگر موقع آن آمده است که کار و وظیفه‌ی اصلی خود را انجام دهیم. فروپاشی دولت اصلاً مشکل را حل نمی‌کند؛ چاره‌یابی در این است که جامعه را به دموکراسی برسانیم. جامعه‌ای که خودگردانی دموکراتیک را عمیقاً زیست نماید، دولت را از حوزه‌ی ذهن و پراکتیک زندگی خود خارج خواهد ساخت. ما نشان می‌دهیم که به موازات تاریخ تمدن دولتی، یک تاریخ ژرف تمدن دموکراتیک وجود داشته است. به همان نحو در برهه‌ی کنونی نیز به موازات مدرنیته‌ی سرمایه‌داری، یک مدرنیته‌ی دموکراتیک در حال شکل‌گیری است. به موازات دولت-ملت نیز یک ساختار بسیار چاره‌آفرین به نام ملت دموکراتیک و فرم خودگردان آن پایه‌گذاری می‌شود. این امر عملاً در روزآوا در حال نمودیافتن است. ترکیه نیز آبهستن رویدادی از همین دست است. بگذاریم خود را از کلیشه‌های خسته‌کننده و تکراری «فروپاشی» خلاص کرده و به ایده‌ی نوین «برساختن پروژه‌های خود» بپردازیم. باور کنید که ارزش آزمودن را دارد.

شما در مصاحبه‌ی اخیرتان با سایت پژاک گفتید: «اگر هر نیرویی موقعیت سیاسی کرده‌ها که ما به آن خودمدیریتی دموکراتیک می‌گوییم را بپذیرند، می‌توانند در سطح تاکتیکی و حتی استراتژیک با کرده‌ها هم‌پیمانی درست کنند» اولن آیا تا به امروز چنین هم‌پیمانی تاکتیکی و استراتژیکی به وجود آمده است؟ و دومن وضعیت سایر نیروهای سیاسی موجود در خاورمیانه نسبت به دوری یا نزدیکی‌شان به ایده‌ی خودگردانی دموکراتیک را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اگر به حوادثی که در سوریه روی می‌دهند نگاه کنیم می‌بینیم که زمینه‌ی این هم‌پیمانی‌ها شکل گرفته است. انقلاب دموکراتیک روزآوا به سمت مبدل شدن به انقلاب دموکراتیک سوریه حرکت می‌کند. شاید به اندازه‌ی کافی سریع نیست، اما من به پیشروی آن بسیار خوش بین هستم. تشکیل شورای سوریه‌ی دموکراتیک، شکل‌گیری نیروهای دفاعی سوریه‌ی دموکراتیک؛ هم‌پیمانی میان کرده‌ها-عرب‌ها-سریانی‌ها در کانتون‌های روزآوا و مناطق دیگر سوریه همه و همه نشان می‌دهند که خودگردانی دموکراتیک آن قدر گستردگی افق دارد که بتواند نیروهای دموکراسی خواه را به هم نزدیک سازد. حتی حمایت‌ها و همبستگی‌های پرمعنایی که نیروهای چپ و دموکراتیک جهانی با انقلاب روزآوا نشان می‌دهند اثباتگر آن است که می‌توان به سمت یک انترناسیونال دموکراتیک

جهانی نیز حرکت کرد. به نظر من چپ‌های جهان اگر چه آهسته اما این بار خیلی برنامه‌مندتر از گذشته کار می‌کنند. شاید انسجامی نظیر سوسیالیسم واقعا موجودی که در گذشته تجربه شد در حال حاضر به چشم نخورد، اما به نظر من این نه ناشی از ضعف بلکه نشان از تمایل به خودگردانی‌های بیشتر به یک دموکراتیک است. یعنی جهان دموکراتیک ما نمی‌تواند یک جهان تک‌مرکزی باشد؛ بیشتر به یک ساختار کنفدرال شبیه است که پیوندهایی سست بافت اما ارگانیک و پویا دارد. این مدل به مراتب به دموکراسی ایده‌آل قرابت بیشتری دارد، تا آن سانترال دموکراسی قدیمی که عملا دموکراسی را در سانترالیسم خفه کرد. در حال حاضر زمینه‌ی دیپلماسی و تعامل میان نیروهای سیاسی دموکراتیک در خاورمیانه بیش از گذشته فراهم شده است. جبهه‌ی فاشیستی نیروهای مرتجع به خطر مشترکی علیه کلیه‌ی جوامع و نیروهای دموکراسی خواه مبدل شده است. به همین دلیل همگرایی بین نیروهای دموکراتیک امری الزامی شده است. به جای اینکه تفاوت‌های نگرشی را دلیلی برای فاصله‌گیری از همدیگر بدانیم می‌توانیم آن را نوعی غنا و زمینه برای رشد دموکراسی قلمداد کنیم. ما در برابر هموزن‌سازی نیروهای سرمایه‌داری، بایستی تفاوت‌مندی‌های خود را به نقطه‌ی ثقل خودگردانی دموکراتیک مبدل سازیم. خوشبختانه بعد از انقلاب روزآوا این فضای مثبت بسیار پررنگ شده است. ایده و پروژه‌ی خودگردانی دموکراتیک با علاقه‌مندی پیگیری می‌شود. از شخصیت‌های روشنفکر گرفته تا سازمان‌های مدنی و سیاسی طیف گسترده‌ای خود را به ما نزدیک ساخته و می‌خواهند که با هم فعالیت نماییم. مدل حزب دموکراتیک خلق‌های ترکیه (ه.د.پ)؛ کانتون‌های خودگردان و دموکراتیک روزآوا؛ مقاومت تاریخی در برابر داعشیسم از سوی مبارزان ما، همه و همه باعث شده که ایده‌ی خودگردانی دموکراتیک و توان آن در زمینه‌ی حل مسائل و مقاومت در برابر موج نوین فاشیسم، به عینه مشاهده شود. البته این یک آغاز است و هنوز تا آن سطح دلخواه و لازم فاصله وجود دارد. با این حال ما در برهه‌ای به سر می‌بریم که به جرأت می‌توان گفت طلعه‌ی دموکراسی بیش از همیشه نزدیک می‌نماید. بیایید تا گام به گام به سمت آن جهان روشن برویم. انسانیت‌مان، سوسیالیسم، دموکراسی و آزادی همین را می‌طلبد. هیأت تحریریه‌ی مجله‌ی منجنیق، امیدوارم در حد و انتظاری که داشتید پاسخگوی پرسش‌هایتان بوده باشم. برای فعالیت‌های روشنگرانه‌ی شما آرزوی پیروزی روزافزون دارم.

با تقدیم گرم‌ترین احترامات انقلابی

خودگردانی کافی نیست
مهران جنگلی مقدم

امروز بیش از هر زمان دیگری باید از ضرورت ایجاد مناطق خودگردان دموکراتیک در خاورمیانه و ضرورت عبور از برساخته‌ی مدرن «دولت-ملت» نوشت. درست در این لحظه که دولت‌های خاورمیانه در حال تثبیت بیش از پیش مکانیسم‌های نابرابری ساز دولت-ملت‌اند و خاورمیانه - شاید بیش از هر زمان دیگری - خشونت و سرکوب‌های سازمان‌یافته‌ی دولتی را تجربه می‌کند. این مکانیسم‌های نابرابری ساز را می‌توان با نشان دادن مفروضات و ایده‌ها و ضرورت‌های بنیادین دولت مدرن و خشونت ذاتی موجود در آن توضیح داد.

ضرورت بنیادین تشکیل دولت-ملت و خشونت ذاتی آن فراتر از خصلت‌هایی که دولت‌ها با آن بازنمایی می‌شوند مانند دموکراتیک یا استبدادی بودن عمل می‌کند و خودش را به عنوان یگانه ضرورت موجود نشان می‌دهد. در نظر گرفتن این نکته از این رو ضروری است که دولت‌های «دموکراتیک» سرمایه‌داری، بنا بر وجه دموکراتیک‌شان و علی‌رغم کاستن از توزیع نابرابر اقتدار در حوزه‌ی هویت ملی، هرگز نتوانسته‌اند خشونت ذاتی و نابرابری‌های ساختاری را که از «دولت» به مثابه نماینده‌ی طبقاتی حاکم ناشی می‌شود، از بین ببرند.

یکی از مفروضات بنیادین در شکل‌گیری دولت-ملت چیزی نیست جز ضرورت برساختن یک ملیت رسمی که ملتی غالب و برگزیده آن را در سطوح رسمی و با امکان‌هایی مانند زبان رسمی نمایندگی می‌کند. ملزومات این برکشیده شدن، غلبه‌ی یک زبان، تاریخ، اسطوره و فرهنگ تا مرحله‌ی رسمی شدن درون مرزهای سرزمینی و ملی مشخص است. مازاد سیاسی و اجتماعی این پروژه، تمایزات هویتی قاطع و روشنی است که با مرزها، نشان‌ها و هویت ملی، عینی و سمبلیزه می‌شود. ایده‌ی بنیادین ملت رسمی، در ساختار دولت، متکامل و نهایی می‌شود و از پشتوانه‌ی زور قانونی برخوردار می‌گردد. بخش مهمی از مکانیسم نابرابری ساز دولت-ملت به میانجی‌انتراع یک هویت از میان هویت‌های مختلف و طرد سیستماتیک و حاشیه‌سازی ساختاری هویت‌ها،

قومیت‌ها و اتنیک‌های دیگر انجام می‌گیرد. دولت ضرورتن تمایل به مرکزی/پیرامونی کردن فضاها تحت اقتدارش دارد.

همچنین در پروسه‌ی ایجاد ملت رسمی هر گونه عامل هویت‌بخش مانند مذهب بنا بر میزان تعیین‌کنندگی‌اش دارای اهمیت است. در نظر گرفتن این نکته در تحلیل نهایی کارویژه‌ی دولت به عنوان پدیده‌ای متأخر و مدرن و نقش آن در تولید نزاع‌های خونین مانند آن‌چه در خاورمیانه جریان دارد، دارای اهمیت است. وجود بافت مذهبی عمیق و دامنه‌دار در خاورمیانه دولت‌ها را ناگزیر از آن کرده است که بر ساخته‌ای به نام ملیت مرکزی را در پیوند با "مذهب رسمی" واجد اقتدار نهایی کنند و امکان تجمیع منابع مختلف قدرت را در پیوند با مذهب به مثابه هویت سیاسی حول یک ساختار مرکزی به نام دولت فراهم کنند. به این ترتیب طرد سیستماتیک و حاشیه‌سازی ساختاری هویت‌ها و اتنیک‌ها به طریق اولی به هویت‌های مذهبی هم تعمیم داده می‌شود و شکاف مرکز و پیرامون همراه با شکاف کلاسیک "ملت- اتنیک" در شکل شکاف بین "مذهب رسمی و مذاهب دیگر" بازنمایی می‌شود.

اما پروژه‌ی مدرن "دولت-ملت" بر ضرورتی بنیادین‌تر از این تعارضات هویتی استوار است، آن چنان که می‌تواند در صورت لزوم و بعد از پایان تاریخ مصرف اقتدار یک هویت ملی/مرکزی، ضرورت بنیادین ویژه‌اش را در صورت بندی‌های نوین هویتی عرضه کند.

اقتدار ملی توزیع شده توسط دولت در کشورهای سرمایه‌داری مرکز مانند آمریکا، آلمان و سوئیس و فدراسیون روسیه که شکل‌های مختلف دولت غیر متمرکز و انواعی از فدرالیسم و سیستم‌های مبتنی بر کانتون‌های خودگردان (مانند سوئیس) را تجربه می‌کنند و از خشونت کلاسیک مبتنی بر شکاف ملت- اتنیک در سطوحی بحران‌زا گذر کرده‌اند (به استثنای مواردی مانند وضعیت سرکوب شده و بی‌صدای بومیان سرخ‌پوست در آمریکا)، نشان می‌دهد که همواره امکان تغییر در مفروضات نخستین تشکیل دولت-ملت به سود ضرورتی بنیادین وجود دارد و این همان انعطاف و تحول فریبنده‌ایست که می‌تواند حل بنیادین شکاف‌های اجتماعی بر ساخته‌ی دولت مدرن را به تعویق بیاورد. آن‌چه که این روزها تحت نام نقشه‌ی جدید خاورمیانه و دولت-ملت‌های آینده‌ی خاورمیانه از آن یاد می‌شود ناظر به پایداری همین ضرورت بنیادین بحران‌زاست و آن‌چه در فرم‌های سیاسی جدید حق امکان بازتولیدش محفوظ باقی مانده بازسازی همان نظم

پیشین است؛ پروژه‌ی دولت-ملت.

برای نشان دادن ضرورت بنیادین مورد اشاره در تشکیل دولت ملت‌ها باید وجه مدرن و متکی بر مناسبات تولید سرمایه‌داری آن را (اعم از دموکراتیک و پیش‌رفته یا استبدادی و ارتجاعی) نشان داد و یادآوری کرد بدون تغییر در این مناسبات، آن ضرورت بنیادین چگونه توانایی آن را خواهد داشت تا در فرم‌های جدید سیاسی بازتولید شود و نابرابری نیروهای اجتماعی را حول تضادهای طبقاتی صورت‌بندی مجدد کند و تداوم ببخشد. کما اینکه - همان‌طور که نام برده شد - انواع فرم‌های اقتدار غیرمتمرکز سیاسی وجود دارد که موجد نابرابری‌های ساختاری‌اند. از این رو مهم است که از هر پروژه‌ی سیاسی که حذف نابرابری ساختاری را هدف خود قرار داده تحلیلی مشخص از منشأ عینی نابرابری طلب کنیم.

حاشیه‌سازی و سرکوب ساختاری دولت به عنوان یکی از مهمترین مکانیسم‌های تولید نابرابری از این رو پدیده‌ای مدرن معرفی می‌شود که محصول نیاز مستقیم سرمایه‌داری - به مثابه امر مدرن - است به تبدیل و بازتولید فرم‌های کهن سیاسی (امپراطوری‌ها، خلافت‌ها، حکومت‌های مبتنی بر واحدهای ایلیاتی و ...) به دولت‌های ملی، تا از محل رقابت بخش‌های مختلف و متضاد بورژوازی جهانی در قالب دولت‌های ملی بتواند بخش‌های مولد نیروی انسانی و اضافه‌سود تولید شده را در هیرارشی مالکان جهان تقسیم کند. به این ترتیب بعد از دوران اولیه‌ی انباشت سرمایه، عقلانیت سرمایه حکم می‌کرد و این نیاز ضروری را تشخیص می‌داد تا جهان به واحدهای ملی تقسیم شود و ملت‌ها به درون مرزهای ملی محدود و محصور شوند تا بتوان منابع انسانی و دیگر منابع استراتژیک تولید ثروت را کنترل و مدیریت کرد و بر سر تقسیم یا تفویض مالکیت‌شان با نیروهای سیاسی مشخص وارد مذاکره و نزاع شد. ظهور دولت-ملت‌ها اولین واکنش سیاسی به انکشاف سرمایه و رشد سرمایه‌داری بود و همچنان هست. دولت-ملت علی‌رغم تفاوت‌ها و تنوع‌ها - از قدرت‌های دموکرات و غیرمتمرکز فدرالی تا دیکتاتوری‌ها و حکومت‌های استبدادی جهان جنوب - یگانه شکل معین سیاسی مناسبات تولید سرمایه‌داریست.

عروج طبقاتی بورژوازی در شکل دولت و مفصل‌بندی نهایی آن بر اساس ملت رسمی و غلبه بر ساخته‌هایی مانند زبان، فرهنگ، تاریخ و مرزهای ملی دربرگیرنده‌ی مدرن‌ترین اشکال تبعیض طبقاتی و ملی است.

اما آن چه محل نزاع است و ضرورتی بنیادین را در تشکیل دولت-ملت آشکار می‌کند نه وجه ملی ستم بر هویت‌های اتنیکی و شکاف ملیت-اقوام/اتنیک‌ها بلکه علل مادی وجود دولت حول سرکوب طبقاتی است و پاسخ به این پرسش ضروری که اساسن دولت نماینده‌ی کدام نیروی اجتماعی ست و برآیند مادی کدام اراده‌ی عینیت یافته و در حال تسلط (یا مسلط) بر مناسبات تولید است؟

تجربه‌ی اقلیم کوردستان عراق

«مضحک‌ترین چیزی که در جهان وجود دارد، بی‌شک آمریکاییان میهن پرست اند که بایک دست قطعنامه‌های استقلال را امضا می‌کنند و بادیستی دیگر بر روی بردگان وحشت زده تازیانه می‌کشند.»

جمله‌های بالا را یکی از مخالفان برده‌داری در آمریکا بیان کرده است. توماس دی، نویسنده‌ی انگلیسی و حامی الغای برده‌داری، با اشاره به این تناقض موفق شد که نشان دهد هر ایده‌ی سیاسی ترقی خواهانه‌ای اساسن نمی‌تواند حامل این تناقض بنیان برافکن باشد که هم زنجیرهای بندگی را در جاهایی پاره و هم در جایی دیگر و به پشتوانه‌ی آن "رهایی محقق شده"، زنجیرهای اسارت گروهی دیگر را سفت‌تر کند.

هر چند اعلامیه‌ی استقلال آمریکا از دولت بریتانیا و قید جملاستی در آن مبنی بر برابری همه‌ی انسان‌ها توانست هشتاد سال بعد مورد استناد مخالفان برده‌داری قرار بگیرد و در سطوح حقوقی برده‌داری را ملغاکند اما از نظر تاریخی واضح بود که آنچه مورد نظر نویسندگان اعلامیه‌ی استقلال است نه برابری همه‌ی انسان‌ها اعم از سفید و سیاه و سرخ بلکه مشخص برابری انسان‌های سفید بود، بدون حتا ورود به حیثه‌های نابرابر در زندگی اجتماعی انسان سفید تا انواع نابرابری از جمله نابرابری انسان سفید مالک بر ابزار تولید را با انسان سفید فاقد مالکیت هدف قرار دهد.

به این ترتیب پر واضح است که خودمختاری اقلیم کوردستان عراق و اراده‌ی سیاسی استقلال طلبانه‌ی معطوف به تشکیل دولت/ملتی که در اقلیم وجود دارند نه خودمختاری و استقلال همه‌ی انسان‌ها (کوردها) بلکه خودمختاری و سیادت الیگارشی سرمایه‌دار حاکم و بورژوازی قوام یافته‌ی اقلیم در سالیان اخیر است. وضعیت اقلیم کوردستان عراق بیش از هر چیز

این واقعیت را یادآوری می‌کند که ایده‌ی “خودمختاری” باید توأمان در دو وجه‌رہایی بخش محقق شود؛

یک- عبور از سیاست مبتنی بر هویت یکپارچه‌ی ملی و مذهب رسمی
و دو- عبور از سیاست طبقاتی سرمایه‌داری و لغو بهره‌کشی.

آلترناتیو باکور و روژئاوا

در برابر اقلیم کوردستان عراق و مشی دولت‌گرایی حاکم بر اقلیم، ایده‌ی خودگردانی دموکراتیک قرار دارد که هم از منظر تئوریک می‌تواند پروژه‌ی دولت-ملت را به چالش بکشد و در نقطه‌ی مقابل منطق دولت قرار بگیرد و هم در عمل در برابر خشونت و سرکوب دستگاه دولت (در مقابل دولت ترکیه و داعش) بایستد.

اما به رغم همه‌ی اهمیت آن چه در باکور و روژئاوا در حال شکل‌گیری است باید ایده‌ی خودگردانی دموکراتیک را از منظر سیاست طبقاتی به پرسش گرفت، کمبودهای احتمالی آن را نشان داد و نسبت به خطر فرمالیسم سیاسی و گرایش به دولتی شدن در آن هشدار داد و مدام این پرسش اساسی را پیش کشید که چرا خودمختاری و خودگردانی قومی کافی نیست؟

انواعی از مناطق خودگردان در ممالک توسعه‌یافته و صنعتی و جهان اولی وجود دارند که با پروژه‌ی دولت-ملت سازگاری دارند. امروز راست‌ترین سیستم‌های اقتصادی و سیاسی هم بنا بر اقتضائات و ضرورت‌هایی (که البته در همه‌جا از منظر آنها یکسان نیست از جمله در ترکیه) خودگردانی را به عنوان شیوه‌ی اعمال “حاکمیت ملی” توصیه می‌کنند. برپایی کانتون‌های خودگردان مانند مدل سوئیس اساسن نافی بر ساخته‌ای به نام دولت-ملت نیست. تقسیم خودگردان‌ها بر اساس اتنیک و زبان و فرهنگ می‌تواند به میزان توسعه‌یافتگی سیاسی و امکان‌های عینی همزیستی گروه‌های قومی و اتنیک و مهمتر از همه بر اساس ضرورت‌های بازچرخش سرمایه، همچنان تعلق به دولت-ملت را به مثابه چتر بزرگ هویتی در مقابل هویت‌های بیرون از مرزهای ملی (در خصوص سوئیس مرزهای حوزه‌ی شنگن) و به عنوان بر ساخته‌ای که نیروی سیاسی مرکز آن را نمایندگی می‌کند، حفظ کند. کوتاه آنکه دلیل مهم سازگاری خودگردانی‌ها با دولت مرکزی در این نکته نهفته است که منطق این دو فرم سیاسی به خودی خود و لزوماً در تضاد و در موضع نفی

اقتدار یکدیگر نیست و همزیستی آن‌ها در واقع همزیستی طبقه‌ی فرادست منطقه‌ی خودگردان با دولت مرکزی به نیابت از همتایان طبقاتی‌شان است. کما اینکه فروشندگان نیروی کار و فرودستانِ مناسبات تولید در مناطق خودگردان جز با رضایت ناشی از پیروی کورکورانه از یک پروپاگاندا فرادستانه‌ی مبتنی بر هویت نمی‌تواند تفاوتی بین این دو نوع از حاکمان طبقاتی بگذارد.

در فدراسیون‌ها و مناطق خودگردان جهان شمال مانند آن‌چه در استان کبک کانادا یا برخی از ایالت‌های جدایی طلب آمریکا وجود دارد به هر مقدار که امکان‌های عینی و مادی زیست مشترک ذیل نام ملیت و تحت اراده‌ی یک دولت مرکزی قوی‌تر یا ضعیف‌تر شود، مناطق خودگردان بیشتر به سمت باقی ماندن به عنوان منطقه‌ی خودگردان یا استقلال طلبی به معنای ایجاد واحد ملی جدید و پروژه‌ی دولت-ملت‌سازی خواهند رفت. نکته‌ی حائز اهمیت این است که آن‌چه در هر صورت دست نخورده باقی می‌ماند امکان تکثیر شونده‌ی دولت-ملت است. اینجا باید بر این نکته تأکید و نشان داده شود که چگونه خودگردانی ملی به خودی خود و در کانتکست سیاسی و اقتصادی مسلط و موجود و بدون آنکه در زمینه‌ی وقوع اش تغییراتی جدی در جهت از بین بردن تضادهای اصلی سیستم ایجاد کند می‌تواند منطق دولت مدرن را بازتولید کند و به این ترتیب تبدیل به ایده‌ای محافظه‌کارانه شود. این نکته از این رو دارای اهمیت است که به یاد داشته باشیم اساسن مناطق خودگردان ملی به وجود می‌آیند تا نابرابری ناشی از توزیع عمودی قدرت را از بین ببرند و عارضه‌ی ذاتی دولت مدرن که تجمیع قدرت در مرکز فضای سیاسی ست را با ایجاد فضاهای متکثر سیاسی حول محور قوم، اتنیک و ملیت‌های دیگر برطرف کنند. اما اگر ایده‌ی خودگردانی می‌خواهد کارویژه‌اش را صرفاً زدودن نابرابری‌های ناشی از شکاف‌های اتنیک و ملی بداند و نسبت به قسم‌های دیگر نابرابری از جمله نابرابری طبقاتی سکوت کند باید بپذیرد که در مبارزه برای از بین بردن نابرابری به امکانی برای محافظه‌کاری هر چه بیشتر تبدیل خواهد شد.

اگر پیشاپیش از سیاست خودگردانی‌ها در مقابل نابرابری‌های سیستماتیک مناسبات تولید نپرسیم نشان دهنده‌ی فهم ناتمام ما از مسئله‌ی برابری ست، کما اینکه اگر خودگردان‌ها این پرسش را از خودشان نپرسند مبارزه‌شان برای رفع نابرابری و به دست آوردن آزادی، امری ناتمام و غیرانضمامی خواهد بود.

گفتیم که امروز بیش از هر زمان دیگری باید از ضرورت ایجاد مناطق خودگردان دموکراتیک در خاورمیانه نوشت. این یک واقعیت است. باثبات‌ترین و قدرت‌مندترین دولت‌های منطقه مانند دولت اردوغان که از پشتیبانی‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی جهانی ویژه‌ای هم برخوردار است نه تنها نتوانسته است شکاف‌های موجود اجتماعی جامعه‌ی ترکیه را مهار و ترمیم کند بلکه در تعمیق شکاف‌ها نقش اول را ایفا کرده است.

شکل بدخیم وضعیت دولت ترکیه را در سوریه می‌توان دید که در طول کمتر از پنج سال بیش از سیصد هزار کشته و چند میلیون آواره‌ی جنگی بر جا گذاشته است. نمونه‌ی خوش‌خیم‌تری از وضعیت دولت ترکیه در منطقه نمی‌توان تصور کرد. وضعیت اجتماعی در ایران هم یادآور انبار باروت قبل از لحظه‌ی انفجار است.

دوران اضمحلال دولت در منطقه‌ی خاورمیانه به دلایلی روشن زودتر از دولت مستقر در سرمایه‌داری مرکز فرا رسیده است. در صورت عدم جایگزینی آلترناتیوی مانند خودگردانی دموکراتیک و ماندن در باتلاق هویت‌طلبی‌های اتنیکی، ملی و مذهبی و اصرار در بازسازی نظم خاورمیانه بر اساس پروژه‌ی سیاسی دولت-ملت فقط شکاف‌ها و تعارضات اجتماعی را تداوم و تعمیق خواهیم بخشید. به دولت-ملت کوردستان در عراق کنونی نگاه کنید. پیشاپیش هرگونه وجوه احتمالی مترقی‌رهای ملت کورد از سیطره‌ی دولت مرکزی، از دست رفته است.

سیمای نبرد طبقاتی در باکور

نازنین رضایی

میل فزاینده‌ی دولت‌های رانتیر (نفتی/ارزی) خاورمیانه برای پیوستن به نظم جهانی از طریق فروش نفت و نیروی کار ارزان و دادن اختیارات نظامی به ناتو و فراهم آوردن بازارهای مصرف از سویی، و بحران‌های درونی ناشی از تهی شدن دولت از محتوای اعمال قدرت متکی بر مناسبات سرمایه‌داری، تجمع سرمایه در ابرشهرهای متروپل و فقدان زیرساخت‌های صنعتی و تولیدی و توزیع ناعادلانه‌ی سرمایه، فاصله‌ی طبقاتی حاشیه و مرکز را تا مرز از هم‌گشودگی رسانید. از سوی دیگر تعارض درونمایه‌ی نولیبرالیسم در محدود کردن دخالت دولت و اجتناب از برنامه‌ریزی متمرکز جهت آزادسازی سرمایه و متکی بر ابتکار فردی و دفاع از قوانین بازار آزاد، با کارکرد درونی دولت-ملت، در روابط درونی دولت و جامعه، موجب بازتولید مناسبات جهانی مرکز-پیرامون و تکثیر یکپارچه‌سازی نولیبرالیستی به درون می‌شود. الگوی -عمدتاً- کوچکتری از انباشت سرمایه پدید می‌آورد که خود را به صورت سرکوبگری در فرافکنی تضادهای درونی ناهمخوان با منطق بازار نمایان می‌کند؛ تضادهایی که مازاد آنها بحران‌های مداوم داخلی و شکل‌گیری جامعه‌ی مصرفی انبوه و سرکوب داخلی و رشد غیر قابل بازگشت شکاف مرکز-حاشیه است.

شکل‌گیری و رشد جنبش جامعه‌ی دموکراتیک (تو-دم، در این یادداشت ناظر به جنبش خودمدیریتی در روژاوا و باکورا است.) در باکور (کوردستان، ترکیه) هم‌زمان است با دو دهه‌ی اول عروج نئولیبرالیسم و تقلای دولت ترکیه برای پیوستن به اتحادیه‌ی اروپا و اتصال بی‌واسطه به جریان سیال سرمایه، که در سایه‌ی کودتای دهه‌ی هشتاد و سرکوب‌های عریان دولت در حاشیه‌ها -سرکوب علوی‌ها، آرامنه، کوردها- و مشخصاً در باکور، در خفقان پس از سرکوب پ.ک.ک. به سرعت پیش رفت. ایده‌ی برسازنده تو-دم، در صورت بندی تاریخی، ابتدا عکس‌العملی منطقی در برابر فقدان توانایی برای کسب قدرت متمرکز یا غلبه بر دولت برای رفع ستم ملی، و شکل توسعه یافته‌ی آن گذار از ایده‌ی دولت-ملت است.

تجربه‌ی خودمدیریتی‌های روژآوا و باکور را باید در بستر دهه‌ها مبارزه‌ی سیاسی حذف‌شدگانی دید، که با پیگیری و ایستادگی، ماشین‌های سرکوب هولناک دولتی را در ترکیه و سوریه به زانو درآورد، و امکان‌پذیری شکل دیگری از زندگی را نشان داد. تجربه‌ی چندین دهه مبارزه، که از رفع ستم ملی از طریق تصرف قدرت تانفی دولت به مثابه کاتالیزور تجمیع قدرت، از یک حزب مارکسیست-لنینیست با مقررات سفت و سخت نظامی-که بعدها در نقد درونی توسط رهبری حزب بازتولید فرمی و ساختاری دولت نامیده و رد شد- تا ایده‌ی شبکه‌ای از اتونومی‌های خودگردان دموکراتیک، از ناسیونالیسم تدافعی تا رده‌هر شکل ناسیونالیسم با اتکا به ایده‌ی ملت دموکراتیک را از سر گذراند. فارغ از کلی‌بافی‌های منزله‌طلبانه‌ی تئوریک، ایده‌ی سیاسی را در عمل محک زد و بسط داد و طبیعتاً مانند هر شکل از اشکال مبارزه‌ی طبقاتی از اشتباه‌بری نبود و نیست. یادداشت حاضر نگاهی به خصلت طبقاتی این جنبش است.

مبارزاتی که در قالب کنش مقاومتی هم‌بسته، در ضدیت با اندام‌واره‌ی انحصار روابط قدرت ناشی از انباشت سرمایه بسط، و به صورت گسست فزاینده‌ی فرودستان از دولت به مثابه میانجی آنان به سرمایه‌ی انباشته سازمان می‌یابد و در حین تکین بودن دستگاه تئوریک و ساختار ایجابی وضعیت، در تعریف کلی می‌تواند نوعی "دموکراسی بدون دولت" یا "سوسیالیسم‌رهای بخش" ترجمه شود (سردار سعدی، ۲۰۱۵). او جالان بنیان‌های کلی خودمدیریتی دموکراتیک را این‌طور صورت‌بندی می‌کند:

- متضمن حق خودمدیریتی برای مردم است، و پارادایم فرودستان در تقابل با دولت-ملت که از طریق اعمال قدرت آزادی مردم برای مدیریت و برنامه‌ریزی را تنزل می‌دهد و مانع جدی‌ای برای توسعه‌ی جنبش‌های اجتماعی است.
- یک پارادایم نا-دولت است و شیوه‌ی سازمان‌یابی ملت دموکراتیک را-در تضاد با دولت-ملت- ترسیم می‌کند.
- بر پایه‌ی پراکسیس در محل بنا شده و سازمان‌های فرامحلی تنها نقش هم‌رسانی و هماهنگی تصمیمات محلی به سطوح فرامحلی را دارند.
- در تضاد با اقتصاد کاپیتالیستی و قدرت جهانی سرمایه-امپریالیسم- است و رویکردی برای حل تضادهای اتنیک، مذهبی و طبقاتی است.

• باارجاع به دموکراسی، حق دفاع شهروندان را ذاتی می‌داند و آنتی-ناسیونالیست است.
(اوجالان، ۲۰۱۱)

اتونومی دموکراتیک، بدیل ساختاری جنبش در سطح منطقه‌ای را شکل می‌دهد و فراتر از آن، برای رهایی از بستگی ذاتی ساختار خودگردانی محلی، پیوند ارگانیک اتونومی‌های دموکراتیک، در قالب کنفدرالیسم دموکراتیک برای تکثیر پیوسته‌ی هسته‌ی برساننده‌ی ایده‌ی رهایی بخش "نه برای تصرف قدرت بلکه برای انحلالش" (هالووی، ۲۰۰۲) عمل می‌کند. بر خلاف پروژه‌ی اتونومی که سوژگی سیاسی را به دولت می‌دهد، پروژه‌ی اتونومی دموکراتیک، تنها به گسست از روابط قدرت و بازتولید همان روابط در سطحی پایین‌تر در قالب اتونومی منجر نمی‌شود (رایز، کافمن ۲۰۱۱)، بلکه مفهوم آن ناظر به بازگرداندن امر سیاسی به مردم بر بنیان خودگردانی به جای رابطه‌ی مردم با دولت (دوران کالکان، ۲۰۱۴) و نیز با "تمایزگذاری ضروری بین اتونومی و اتونومی دموکراتیک" (جمیل باییک- ۲۰۱۴) است، سوژه‌ی سیاسی را مردم - نه فقط طبقات (الدار خلیل، ۲۰۱۵) - قرار می‌دهد، و علی‌رغم اشتراکات زیاد با رادیکال دموکرات‌ها، بنیادهای دموکراتیکش را بر پایه‌ی تبیین اقتصادی از برابری بنیان می‌نهد.

بازگشت جنبش جامعه‌ی دموکراتیک به تعریف اقتصاد، درونمایه‌ی اجتماعی مدل اقتصادی تو-دم را روشن می‌سازد و مضاف بر آن بدیل پراتیک تو-دم را بنا می‌کند؛ «اقتصاد علمی برای برآورده کردن نیازهای جوامع است و نه علمی برای به حداکثر رساندن ثروت برای گروه‌های خاص». بر این اساس شرط لازم و کافی برای اقتصادی بودن، و کارایی اقتصادی داشتن علم اقتصاد، اجتماعی بودن آن است، یعنی دستیابی همه‌ی اعضای جامعه به رفاه اجتماعی، و وظیفه‌ی اقتصاد، تنظیم دسترسی همه‌ی جامعه به منابع محدود است. از این منظر اقتصاد در دستگاه فکری تو-دم در پیوند ارگانیک با دموکراسی تعریف می‌شود، چراکه کلیه‌ی افراد در جامعه‌ی فرضی باید حق بهره‌مند شدن از منابع محدود را داشته باشند (سیهام محمد، ۲۰۱۵) و در غیر این صورت، اقتصاد که کارکردش تعریف چگونگی این بهره‌مندی فرض شده، از محتوای کارکردی‌اش تهی می‌شود. در یک اقتصاد نرمال، ارزش مصرف باید بزرگ‌تر از ارزش مبادله باشد. (احمد یوسف، ۲۰۱۴) بدین ترتیب اقتصاد اجتماعی را می‌توان علمی تعریف کرد که در صدد تأمین نیازهای اجتماع، بدون انحصار مالکیت بر ابزار تولید است. (الدار خلیل، ۲۰۱۴)

احمد یوسف، مدیریت اقتصادی کانتون عفین در روزهوا، پنج ویژگی اقتصاد اجتماعی را اینگونه صورت‌بندی می‌کند: ضدلیبرالیستی، غیرمتمرکز، در راستای یکپارچگی صنعت و اکولوژی، اکولوژیک، و اخلاقی است. (احمد یوسف، ۲۰۱۵) و در ساختار کمونالیستی، کمون‌ها به مثابه واحدهای برساننده‌ی سازمان اقتصادی-اجتماعی و دموکراتیک جامعه هستند. فاصله‌زدایی میان امر سیاسی و سیاست‌ورزی و تمرکززدایی از رابطه‌ی اجتماعی حامل قدرت، تضاد با انباشت و مالکیت انحصاری سرمایه، هژمونی گفتمان پایین-به-بالا، اکولوژی اجتماعی و اکولوژی محیطی، درونمایه‌ی تئوریک بدیل اقتصادی تو-دم را می‌سازد.

همچنین درک استدلال اتونومیست‌ها، به تعبیر هالووی، مستلزم درک ما از تمایزگذاری مارکس میان کار مجرد به مثابه کار خود-تعیین‌نشده (non self determining) ای که در آن کیفیت به کمیت فروگاسته شده، و کار مفید به مثابه کنش خلاق انسان بدون واسطه‌ی ربط به نوع جامعه است که شکل توسعه یافته‌ی تمایز میان کار بیگانه‌ساز و فعالیت آگاهانه‌ست. (هالووی، ۲۰۱۰) تضاد جنبش‌های اتونوم با وضعیت، نه تنها از دل شیوه‌های مردود فعالیت در سرمایه‌داری ورد آن، بلکه در ضدیت فوری در مکان و زمان با شیوه‌ی مشخصی که سرمایه‌داری به زندگی تحمیل می‌کند و از طریق عمل کردن به شیوه‌ای در دستگاه منطقی دیگری خارج از منطق سرمایه‌داری شکل می‌گیرد. بر این اساس اگر فعالیتی که در مناسبات سرمایه‌داری تحمیل می‌شود (کار)، و فعالیتی که به سمت خودتعیین‌کنندگی می‌رود را (کنش) بنامیم، "اتونومی می‌تواند به عنوان شورش کنش علیه کار دیده شود". (هالووی، ۲۰۱۰) و کارگر تنها به کسی که در کارگاه و کارخانه کار می‌کند اطلاق نمی‌شود، بلکه هرکسی که در انقلاب نقش ایفا کند کارگر است. (الدار خلیل، ۲۰۱۵) "درک اتونومی‌ها به مثابه پاره‌گی در تنیده‌گی ای که توسط کار مجرد بافته می‌شود" به ما کمک می‌کند که به این جنبش‌ها به عنوان یک مُد، به عنوان علامت ضعف مبارزه‌ی طبقاتی، به عنوان انبوهی از اجزا نگاه نکنیم، بلکه آن را حرکتی بدانیم به سوی انسانیت که بحران کار مجرد را شکل می‌دهد. بنابراین اهمیت آنها این است: جنبش‌ها ما حاصل بحران کار مجرداند، و آینده‌ی جهان به حاصل این بحران وابسته است. " (هالووی، ۲۰۱۰) تعریف الدار خلیل، نماینده‌ی تو-دم در روزهوا از انقلاب، کل‌گرایی جنبش را به خوبی نشان می‌دهد: انقلاب روزهوا محدود به طبقه‌ی مشخصی و برای رسیدن به سطح-قدرت-معینی نیست. بلکه انقلابی اجتماعی/سیاسی/اقتصادی/

نظامی / فکری / تاریخی / دیپلوماسی / فرهنگی / تکوینی ست که به طور مدام در راستای برقراری ثبات اجتماعی و منع استبداد و ایجاد فرصت برای زندگی دموکراتیک بازتولید می شود. (الدار خلیل، ۲۰۱۵)

آنچه جنبش جامعه‌ی دموکراتیک را دست‌کم در خاورمیانه در جایگاه بدیلی جدی برای سیاست‌ورزی مداوم مردمی قرار می‌دهد، دست بردن به ریشه‌های اقتصادی برای پیوند زدن معیشت و در حقیقت بازگرداندن امرسیاسی به ساحت روزمره‌ی زندگی ست. با دستگیری اوجالان و آتش بس حزب کارگران کردستان با دولت ترکیه، خلاء بزرگی در همبستگی توده‌ها با حزب بوجود می‌آمد. با فروکش کردن درگیری‌های مسلحانه رابطه‌ی ارگانیک توده و حزب به دیالوگ‌های عاطفی با اسطوره‌ی چریک (مرد) مبارز در کوه تقلیل پیدا می‌کرد و احیاء این رابطه جز از طریق ابتکاری که در چارچوب حیات اجتماعی روزانه «وضعیت» بیافریند ممکن نبود. (سپه‌ام محمد، ۲۰۱۵). تو-دم به مثابه بدیلی که توده‌ی مردم را سوژه‌ی برسازنده‌ی وضعیت می‌بیند، نفی انضمامی حزب نیز هست. در ۲۰۰۷ حزب کارگران کردستان منحل و کنفدرالیسم جوامع دموکراتیک را برای انطباق ساختاری حزب در جامعه و اضمحلال بطئی حزب در دل تمرکززدایی از قدرت بنیان نهاد. در چنین فضایی مجموعه‌ی مبارزات در چهار ساحت هم‌زمان پیش رفت. سیاست مدنی در چارچوب‌های موجود جهت گشایش فضای سیاسی و بازگرداندن امنیت به شهروندان؛ جنبش تو-دم برای متشکل کردن مردم حول ایده‌ی خودگردانی و سازماندهی توده‌ی؛ روابط بین‌المللی مانند تاسیس دفتر کنفدرالیسم جوامع کوردستان در چند کشور و برای فشار به دولت ترکیه؛ و نیروی نظامی که آمادگی سازماندهی نظامی مردم بر مبنای حق دفاع ذاتی در مرحله‌ی انتقالی را داراست.

سه دست‌آورد عمده‌ی تو-دم را می‌شود جنبش مناطق دموکراتیک در باکور و زنجیره‌ی پیوسته‌ی کو-اوپراتیوها و فعال کردن زنان در مرکز این برنامه‌ها دانست. جنبش منطقه‌ی شهرداری‌های دموکراتیک، اگرچه در آمریکا نتوانست از چارچوب نظم ساختاری سرمایه‌داری خارج شود و سرانجام با عروج نولیبرالیسم به نهادی فرمایشی برای ترسیم اغواگرانه‌ی دموکراسی و تربیت شهروندان نیکوکار و تاسیس بنگاه‌های جمع‌آوری آرا تبدیل شد (تروپی، ۱۹۸۹)، اما شهرداری‌های مردمی در باکور حلقه‌های واسطی بودند که ابتدا به ساکن در رابطه‌ی جامعه و

دولت گسست ایجاد می کردند. به مرور و با انسجام زنجیره‌ی کو-اوپراتیوها و بازتولید سرمایه در این زنجیره، عملاً ارتباط شهرداری‌ها با دولت، به مثابه میانجی میان فرودستان و سرمایه‌ی انباشت شده، از هم گسیخته‌تر و تبدیل به رابطه‌ای فرمالیته شد. در کوران پیوستن به بازار آزاد و پروژه‌های جهانی شدن، این به نفع دولت ترکیه هم بود. چراکه با کم شدن این ارتباط، تنش‌های ناشی از ناکارآمدی دولت نولیبرال از حل بحران‌های داخلی کاسته می‌شد، و نیز سلب مسئولیت از دولت در قبال امکانات رفاهی حاشیه‌های عمدتاً غیرصنعتی با سرعت بیشتری صورت می‌گرفت. در طرف مقابل اما مدارس، دانشگاه، مجموعه‌های قضایی (در قالب دادگاه‌های خودگردان) و مجموعه‌های رفاهی خودگردان (خانه‌ی مردم)، مؤسسه‌های فرهنگی و آموزشی جوانان در حال توسعه بودند.

خطری که دولت ترکیه با آن مواجه بود، استقلال اقتصادی شهرداری‌ها و بوجود آمدن چرخه‌ای موازی و منفصل از دولت برای رشد سرمایه و تولید ارزش، در دستگاه ایدئولوژیک جداگانه‌ای بود که قدرت سازماندهی توده‌ای و ساختار محکم اقتصادی‌اش را در تشکیل خودگردانی روژاوا به خوبی نشان داد. در پشتیبانی مالی ۱۳۳ شهرداری مستقل باکور از اقتصاد جنگی و تحریمی روژاوا و همچنین در گسیل داشتن توده‌ها - عمدتاً - توسط احزاب دموکراتیک خلق‌ها و حزب مناطق دموکراتیک به مرزهای روژاوا و خیابان‌های باکور و فراتر از آن سایر شهرهای ترکیه - آنکارا و استانبول - برای حمایت سیاسی و بین‌المللی از روژاوا. در خلق وضعیتی استثنایی که تنها در خلاء رابطه‌ی قدرت‌مدارانه‌ی دولت در مقیاس عام رخ می‌دهد. از سوی دیگر تشکیل زنجیره‌ی تعاونی‌ها، از کارگاه‌های کوچک محلی تا کارگاه‌های بزرگ حومه‌ی شهرها و شرکت‌های خدماتی، ساختار اجتماعی اقتصادی‌ای را پدید آورد که حامل انگیزه‌های جدیدی است که دیگر صرفاً از دل دوگانگی حاشیه - متن به وجود نیامده، بلکه از کنش "همبسته" یا کار خلاق درون‌مایه می‌گیرد. همبستگی‌ای که ریشه در تضاد طبقاتی دارد و با مقاومت در برابر سیاست‌های ناعادلانه‌ی توسعه، در نفی و گسست از دولت شکل می‌گیرد.

کنفدرالیسم دموکراتیک به شکل سازمان اجتماعی‌ای با خصلت ضروری پایین - به بالا، در باکور در سطوح روستا، محله، ناحیه، شهر و منطقه سازمان یافت (جونگردن و اکایا، ۲۰۱۳) که اصل مبنایی آن خودگردانی در جوامع است. به بیان دیگر خودگردانی دموکراتیک بر توانایی

و ظرفیت بازپس‌گیری کنترل بر نهادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی متمرکز است (جمیل باییک، ۲۰۱۴) که در باکور به شکل شبکه‌ای از هسته‌های مرتبط و مستقل و در زیر چتر بزرگتر کنگره‌ی جوامع کردستان (Kongreya Civaka Demokratîk) و در روزآوا در کالبد جنبش جامعه‌ی دموکراتیک (Tevgera Civaka Demokratîk) سازمان دهی شد.

این فرم از مبارزه که بوکچین آن را بر مبنای تشریح شکل سیاست‌ورزی کمون پاریس (۱۸۷۱)، شوراها در روسیه (۱۹۱۷) و انقلاب اسپانیا ۱۹۳۶-۳۹، در صورت‌بندی هلنیستی سیاست‌ورزی، به مثابه شکل مشارکتی و کمونال سیاست، در تضاد با سیاست سلطه‌خواه رومن قرار می‌دهد بر مبنای شکل سیاست‌ورزی منجر به تشکیل دولت‌های اروپا در قرن ۱۸ (بوکچین، ۱۹۹۱)، اشتراکات مفهومی و سازمانی فوق‌العاده با جنبش زاپاتیستی در مکزیک دارد؛ پروژه‌ی سیاسی، اتونومی به مثابه سیستم پایین-به-بالای خودگردانی و ساختار حکمرانی، گسست از پارادایم تسخیر قدرت و توسعه‌ی بدیلی برای اعمال قدرت از طریق شبکه‌ی کنش همبسته. وجه اشتراکی شاخص آنها نه فقط نهادهای مدیریتی بلکه فضاهای شورایی، انتخابی و قابل عزل و "استقرار امکان تداوم قانون‌گذاری همگان" (رایزو و کافمن، ۲۰۱۱) است. همچنین وجه اشتراکی شاخصی میان مبارزه‌ی سیاسی-اقتصادی جنبش کارگران روستایی بدون زمین در برزیل (Movimento dos Trabalhadores Sem Terra, or MST) برای انتقال روابط بین مردم و بین مردم و دولت و توسعه‌ی ایده‌ی شهروندی فعال وجود دارد (ویتمن، ۲۰۰۹).

در این میان اما، آنچه در باکور صورت مقاومت دارد و در روزآوا تبدیل به دگردیسی انقلابی ساختارهای اقتصادی-اجتماعی شد، تجربه‌ی ارزشمندی است که امکان آفرینش وضعیت با برگرداندن امر سیاسی به عرصه‌ی عمومی (صالح مسلم، ۲۰۱۵) و هژمون کردن عرصه‌ی عمومی بر عرصه‌ی آمریت را بازمی‌تاباند. امکانی که باید آن را شناخت و با نقد و همبستگی در غنای آن سهیم شد. آن طور که لنین می‌گوید: تصور انقلاب اجتماعی بدون قیام‌هایی از جانب ملت‌های کوچک در مستعمرات و در اروپا، و بدون انفجارات انقلابی از جانب بخشی از خرده‌بورژوازی با تمام پیش‌داوری‌هایش، بدون حرکت توده‌های پرولتری و نیمه‌پرولتری که از نظر سیاسی نسبت به یوغ اربابی، روحانیت، سلطنت و ملی و غیره ناآگاه‌اند- به معنی صرف نظر کردن از انقلاب اجتماعی است؛ تصور این است که یک ارتش در محل معینی موضع گرفته و اعلام خواهد کرد:

«ما هواداران سوسیالیسم هستیم»، و ارتش دیگر در محل معین دیگری موضع گرفته خواهد گفت: «ما هواداران امپریالیسم هستیم»، و سپس انقلاب اجتماعی می شود! ... هرکس انتظار وقوع یک انقلاب اجتماعی «خالص» را می کشد، هرگز به اندازه‌ی کافی عمر نخواهد کرد تا این انقلاب را به چشم ببیند. او فقط در حرف انقلابی است و هیچ چیز از یک انقلاب واقعی نفهمیده است. (لنین، ۱۹۱۶)

منجنيح
Manjanigh

